

کتاب دوم تواریخ ایام

۱ و سلیمان پسر داود در سلطنت خود قوی شد و یهوه خدایش با وی می‌بود و او را عظمت بسیار بخشید.

۲ و سلیمان تمامی اسرائیل و سرداران هزاره و صده و داوران و هر رئیسی را که در تمامی اسرائیل بود، از رؤسای خاندانهای آبا خواند، ۳ و سلیمان با تمامی جماعت به مکان بلندی که در جبعون بود رفتند، زیرا خیمه اجتماع خدا که موسی بنده خدا/وند آن را در بیابان ساخته بود، در آنجا بود. ۴ لیکن داود تابوت خدا را از قریه یعاریم به جایی که داود برایش مهیا کرده بود، بالا آورد و خیمه‌ای برایش در اورشلیم برپا نمود. ۵ و مذبح برنجینی که بصلئیل بن‌آوری ابن حور ساخته بود، در آنجا پیش مسکن خدا/وند ماند و سلیمان و جماعت نزد آن مسألت نمودند. ۶ پس سلیمان به آنجا نزد مذبح برنجینی که در خیمه اجتماع بود، به حضور خدا/وند برآمده، هزار قربانی سوختنی بر آن گذرانید.

۷ در همان شب خدا به سلیمان ظاهر شد و او را گفت: «آنچه را که به تو بدهم طلب نما.» ۸ سلیمان به خدا گفت: «تو به پدرم داود احسان عظیم نمودی و مرا به جای او پادشاه ساختی. ۹ حال ای یهوه خدا به وعده خود که به پدرم داود دادی وفا نما زیرا که تو مرا بر قومی که مثل غبار زمین کثیرند پادشاه ساختی. ۱۰ الآن حکمت و معرفت را به من عطا فرما تا به حضور این قوم خروج و دخول نمایم زیرا کیست که این قوم عظیم تو را داوری تواند نمود؟»

۱۱ خدا به سلیمان گفت: «چونکه این در خاطر تو بود و دولت و توانگری و حشمت و جان دشمنانت را نطلبیدی و نیز طول ایام را نخواستی، بلکه به جهت خود حکمت و معرفت را درخواست کردی تا بر قوم من که تو را بر سلطنت ایشان نصب نموده‌ام داوری نمایی، ۱۲ لهذا حکمت و معرفت به تو بخشیده شد و دولت و توانگری و حشمت را نیز به تو خواهم داد که پادشاهانی که قبل از تو بودند مثل آن را نداشتند و بعد از تو نیز مثل آن را نخواهند داشت.»

^{۱۳} پس سلیمان از مکان بلندی که در جبعون بود، از حضور خیمه اجتماع به اورشلیم مراجعت کرد و بر اسرائیل سلطنت نمود.

^{۱۴} و سلیمان اربه‌ها و سواران جمع کرده، هزار و چهارصد اربه و دوازده هزار سوار داشت، و آنها را در شهرهای اربه‌ها و نزد پادشاه در اورشلیم گذاشت. ^{۱۵} و پادشاه نقره و طلا را در اورشلیم مثل سنگها و چوب سرو آزاد را مثل چوب افراغ که در همواری است فراوان ساخت. ^{۱۶} و اسبهای سلیمان از مصر آورده می‌شد، و تاجران پادشاه دسته‌های آنها را می‌خریدند هر دسته را به قیمت معین. ^{۱۷} و یک اربه را به قیمت ششصد مثقال نقره از مصر بیرون می‌آوردند و می‌رسانیدند و یک اسب را به قیمت صد و پنجاه؛ و همچنین برای جمیع پادشاهان حتیان و پادشاهان آرام به توسط آنها بیرون می‌آوردند.

۲ و سلیمان قصد نمود که خانه‌ای برای اسم یهوه و خانه‌ای به جهت سلطنت خودش بنا نماید. ^۲ و سلیمان هفتاد هزار نفر برای حمل بارها، و هشتاد هزار نفر برای بریدن چوب در کوهها، و سه هزار و ششصد نفر برای نظارت آنها شمرد.

^۳ و سلیمان نزد حورام، پادشاه صور فرستاده، گفت: «چنانکه با پدرم داود رفتار نمودی و چوب سرو آزاد برایش فرستادی تا خانه‌ای به جهت سکونت خویش بنا نماید، (همچنین با من رفتار نما). اینک من خانه‌ای برای اسم یهوه خدای خود بنا می‌نمایم تا آن را برای او تقدیس کنم و بخور معطر در حضور وی بسوزانم، و به جهت نان تقدیمه دائمی و قربانی‌های سوختنی صبح و شام، و به جهت سبت‌ها و غره‌ها و عیدهای یهوه خدای ما زیرا که این برای اسرائیل فریضه‌ای ابدی است. ^۵ و خانه‌ای که من بنا می‌کنم عظیم است، زیرا که خدای ما از جمیع خدایان عظیم‌تر می‌باشد. ^۶ و کیست که خانه‌ای برای او تواند ساخت؟ زیرا فلک و فلک‌الافلاک گنجایش او را ندارد؛ و من کیستم که خانه‌ای برای وی بنا نمایم؟ نی بلکه برای سوزانیدن بخور در حضور وی. ^۷ و حال کسی را برای من بفرست که در کار طلا و نقره و برنج و آهن و ارغوان و قرمز و آسمانجونی ماهر و در صنعت نقاشی دانا باشد، تا با صنعتگرانی که نزد من در یهودا و اورشلیم هستند که پدر من داود ایشان را حاضر ساخت، باشد. ^۸ و چوب سرو آزاد و صنوبر و چوب صندل

برای من از لبنان بفرست، زیرا بندگان تو را می‌دانم که در بریدن چوب لبنان ماهرند و اینک بندگان من با بندگان تو خواهند بود.^۹ تا چوب فراوان برای من مهیا سازند زیرا خانه‌ای که من بنا می‌کنم عظیم و عجیب خواهد بود.^{۱۰} و اینک به چوب‌بران که این چوب را می‌برند، من بیست هزار کر گندم کوبیده شده، و بیست هزار کر جو و بیست هزار بت شراب و بیست هزار بت روغن برای بندگان تو خواهم داد.»

^{۱۱} و حورام پادشاه صور مکتوبا جواب داده، آن را نزد سلیمان فرستاد که «چون خداوند قوم خود را دوست می‌دارد، از این جهت تو را به پادشاهی ایشان نصب نموده است.»

^{۱۲} و حورام گفت: «متبارک باد یهوه خدای اسرائیل که آفریننده آسمان و زمین می‌باشد، زیرا که به داود پادشاه پسری حکیم و صاحب معرفت و فهم بخشیده است تا خانه‌ای برای خداوند و خانه‌ای برای سلطنت خودش بنا نماید.^{۱۳} و الآن حورام را که مردی حکیم و صاحب فهم از کسان پدر من است فرستادم.^{۱۴} و او پسر زنی از دختران دان است، و پدرش مرد صوری بود و به کار طلا و نقره و برنج و آهن و سنگ و چوب و ارغوان و آسمانجونی و کتان نازک و قرمز و هر صنعت نقاشی و اختراع همه اختراعات ماهر است، تا برای او با صنعتگران تو و صنعتگران آقایم پدرت داود کاری معین بشود.^{۱۵} پس حال آقایم گندم و جو و روغن و شراب را که ذکر نموده بود، برای بندگان خود بفرستد.^{۱۶} و ما چوب از لبنان به قدر احتیاج تو خواهیم برید، و آنها را بسته ساخته، بروی دریا به یافا خواهیم آورد و تو آن را به اورشلیم خواهی برد.»^{۱۷} پس سلیمان تمامی مردان غریب را که در زمین اسرائیل بودند، بعد از شماره ای که پدرش داود آنها را شمرده بود شمرد، و صد و پنجاه و سه هزار و ششصد نفر از آنها یافت شدند.^{۱۸} و از ایشان هفتاد هزار نفر برای حمل بارها و هشتاد هزار نفر برای بریدن چوب در کوهها و سه هزار و ششصد نفر برای نظارت تا از مردم کار بگیرند، تعیین نمود.

۳ و سلیمان شروع کرد به بنا نمودن خانه خداوند در اورشلیم بر کوه موریا، جایی که (خداوند) بر پدرش داود ظاهر شده بود، جایی که داود در خرمنگاه ارنون یبوسی تعیین کرده بود.^۲ و در روز دوم ماه دوم از سال چهارم سلطنت خود به بنا کردن شروع نمود.^۳ و این است

اساس‌هایی که سلیمان برای بنا نمودن خانه خدا نهاد: طولش به ذراعها برحسب پیمایش اول شصت ذراع و عرضش بیست ذراع،^۴ و طول رواقی که پیش خانه بود مطابق عرض خانه بیست ذراع، و بلندیش صد و بیست ذراع و اندرونش را به طلای خالص پوشانید.^۵ و خانه بزرگ را به چوب صنوبر پوشانید و آن را به زر خالص پوشانید، و بر آن درختان خرما و رشته‌ها نقش نمود. و خانه را به سنگهای گرانبها برای زیبایی مرصع ساخت، و طلای آن طلای فروایم بود.^۷ و تیرها و آستانه‌ها و دیوارها و درهای خانه را به طلا پوشانید و بر دیوارها کروبیان نقش نمود.

^۸ و خانه قدس‌الاقداس را ساخت که طولش موافق عرض خانه بیست ذراع، و عرضش بیست ذراع بود، و آن را به زر خالص به مقدار ششصد وزنه پوشانید.^۹ و وزن میخها پنجاه مثقال طلا بود، و بالاخانه‌ها را به طلا پوشانید.

^{۱۰} و در خانه قدس‌الاقداس دو کروبی مجسمه‌کاری ساخت و آنها را به طلا پوشانید.^{۱۱} و طول بالهای کروبیان بیست ذراع بود که بال یکی پنج ذراع بوده، به دیوار خانه می‌رسید و بال دیگرش پنج ذراع بوده، به بال کروبی دیگر برمی‌خورد.^{۱۲} و بال کروبی دیگر پنج ذراع بوده، به دیوار خانه می‌رسید و بال دیگرش پنج ذراع بوده، به بال کروبی دیگر ملصق می‌شد.^{۱۳} و بالهای این کروبیان به قدر بیست ذراع پهن می‌بود و آنها بر پایهای خود ایستاده بودند، و رویهای آنها به سوی اندرون خانه می‌بود.^{۱۴} و حجاب را از آسمانجونی و ارغوان و قرمز و کتان نازک ساخت، و کروبیان بر آن نقش نمود.

^{۱۵} و پیش خانه دو ستون ساخت که طول آنها سی و پنج ذراع بود و تاجی که بر سر هر یکی از آنها بود پنج ذراع بود.^{۱۶} و رشته‌ها مثل آنهایی که در محراب بود ساخته، آنها را بر سر ستونها نهاد و صد انار ساخته، بر رشته‌ها گذاشت.^{۱۷} و ستونها را پیش هیکل یکی به دست راست، و دیگری به طرف چپ برپا نمود، و آن را که به طرف راست بود یاکین و آن را که به طرف چپ بود بوعز نام نهاد.

۴ و مذبح برنجینی ساخت که طولش بیست ذراع، و عرضش بیست ذراع، و بلندیش ده ذراع بود.^۲ و دریاچه ریخته شده را ساخت که از لب تا لبش ده ذراع بود، و از هر

طرف مدور بود، و بلندیش پنج ذراع، و ریسمانی سی ذراعی آن را گرداگرد احاطه می‌داشت.^۳ و زیر آن از هر طرف صورت گاوان بود که آن را گرداگرد احاطه می‌داشتند، یعنی برای هر ذراع ده از آنها دریاچه را از هر جانب احاطه می‌داشتند؛ و آن گاوان در دو صف بودند و در حین ریخته شدن آن ریخته شدند.^۴ و آن بر دوازده گاو قایم بود که روی سه از آنها به سوی شمال و روی سه به سوی مغرب و روی سه به سوی جنوب و روی سه به سوی مشرق بود، و دریاچه بر فوق آنها و همه مؤخرهای آنها به طرف اندرون بود.^۵ و حجم آن یک وجب بود و لبش مثل لب کاسه مانند گل سوسن ساخته شده بود که گنجایش سه هزار بت به پیمایش داشت.^۶ و ده حوض ساخت و از آنها پنج را به طرف راست و پنج را به طرف چپ گذاشت تا در آنها شست و شو نمایند، و آنچه را که به قربانی‌های سوختنی تعلق داشت در آنها می‌شستند، اما دریاچه برای شست و شوی کاهنان بود.

^۷ و ده شمعدان طلا موافق قانون آنها ساخته، پنج را به طرف راست و پنج را به طرف چپ در هیکل گذاشت.^۸ و ده میز ساخته، پنج را به طرف راست و پنج را به طرف چپ در هیکل گذاشت، و صد کاسه طلا ساخت.^۹ و صحن کاهنان و صحن بزرگ و دروازه‌های صحن (بزرگ را) ساخت، و درهای آنها را به برنج پوشانید.^{۱۰} و دریاچه را به جانب راست خانه به سوی مشرق از طرف جنوب گذاشت.

^{۱۱} و حورام دیگها و خاکندازها و کاسه‌ها را ساخت پس حورام تمام کاری که برای سلیمان پادشاه به جهت خانه خدا می‌کرد به انجام رسانید.^{۱۲} دو ستون و پیاله‌های تاجهایی که بر سر دو ستون بود و دو شبکه به جهت پوشانیدن دو پیاله تاجهایی که بر ستونها بود^{۱۳} و چهارصد انار برای دو شبکه و دو صف انار برای هر شبکه بود تا دو پیاله تاجهایی را که بالای ستونها بود بپوشاند.^{۱۴} و پایه‌ها را ساخت و حوضها را بر پایه‌ها ساخت.^{۱۵} و یک دریاچه و دوازده گاو را زیر دریاچه (ساخت).^{۱۶} و دیگها و خاکندازها و چنگالها و تمامی اسباب آنها را پدرش حورام برای سلیمان پادشاه به جهت خانه خدا/وند از برنج صیقلی ساخت.^{۱۷} آنها را پادشاه در صحرای اردن در گل رست که در میان سکوت و صرده بود ریخت.^{۱۸} و سلیمان تمام این آلات را از حد زیاده ساخت، چونکه وزن برنج دریافت نمی‌شد.

^{۱۹} و سلیمان تمامی آلات را که در خانه خدا بود و مذبح طلا و میزها را که نان تقدیمه بر آنها بود ساخت.^{۲۰} و شمعدانها و چراغهای آنها را از طلای خالص تا برحسب معمول در مقابل

محراب افروخته شود.^{۱۱} و گلها و چراغها و انبرها را از طلا یعنی از زر خالص ساخت.^{۱۲} و گلگیرها و کاسه‌ها و فاشقها و مجمرها را از طلای خالص (ساخت)، و دروازه خانه و درهای اندرونی آن به جهت قدس‌الاقداس و درهای خانه هیکل از طلا بود.

۵ پس تمامی کاری که سلیمان به جهت خانه خدا/وند کرد تمام شد، و سلیمان موقوفات پدرش داود را داخل ساخت، و نقره و طلا و سایر آلات آنها را در خزاین خانه خدا گذاشت.

آنگاه سلیمان مشایخ اسرائیل و جمیع رؤسای اسباط و سروران آبای بنی‌اسرائیل را در اورشلیم جمع کرد تا تابوت عهد خدا/وند را از شهر داود که صهیون باشد، برآورند.^{۱۳} و جمیع مردان اسرائیل در عید ماه هفتم نزد پادشاه جمع شدند.^{۱۴} پس جمیع مشایخ اسرائیل آمدند و لایوان تابوت را برداشتند.^{۱۵} و تابوت و خیمه اجتماع و همه آلات مقدس را که در خیمه بود برآوردند، و لایوان کهنه آنها را برداشتند.^{۱۶} و سلیمان پادشاه و تمامی جماعت اسرائیل که نزد وی جمع شده بودند پیش تابوت ایستادند، و آنقدر گوسفند و گاو ذبح کردند که به شماره و حساب نمی‌آمد.^{۱۷} و کاهنان تابوت عهد خدا/وند را به مکانش در محراب خانه، یعنی در قدس‌الاقداس زیر بالهای کروبیان درآوردند.^{۱۸} و کروبیان بالهای خود را بر مکان تابوت پهن می‌کردند و کروبیان تابوت و عصاهایش را از بالا می‌پوشانیدند.^{۱۹} و عصاها اینقدر دراز بود که سرهای عصاها از تابوت پیش محراب دیده می‌شد، اما از بیرون دیده نمی‌شد، و تا امروز در آنجا است.^{۲۰} و در تابوت چیزی نبود سوای آن دو لوح که موسی در حوریب در آن گذاشت وقتی که خداوند با بنی‌اسرائیل در حین بیرون آمدن ایشان از مصر عهد بست.

^{۱۱} و واقع شد که چون کاهنان از قدس بیرون آمدند (زیرا همه کاهنانی که حاضر بودند بدون ملاحظه نوبتهای خود خویشتن را تقدیس کردند.^{۱۲} و جمیع لایوانی که مغنی بودند یعنی آساف و هیمان و یدوتون و پسران و برادران ایشان به کتان نازک ملبس شده، با سنجها و بربطها و عودها به طرف مشرق مذبح ایستاده بودند، و با ایشان صد و بیست کاهن بودند که کرنا می‌نواختند).^{۱۳} پس واقع شد که چون کرنا نوازان و مغنیان مثل یک نفر به یک آواز در حمد و

تسبیح *خداوند* به صدا آمدند، و چون با کرناها و سنجها و سایر آلات موسیقی به آواز بلند خواندند و *خداوند* را حمد گفتند که او نیکو است زیرا که رحمت او تا ابدالآباد است، آنگاه خانه یعنی خانه *خداوند* از ابر پر شد.^{۱۴} و کاهنان به سبب ابر نتوانستند برای خدمت بایستند زیرا که جلال یهوه خانه خدا را پر کرده بود.

آنگاه سلیمان گفت: «*خداوند* فرموده است که در تاریکی غلیظ ساکن می‌شوم.

اما من خانه‌ای برای سکونت تو و مکانی را که تا به ابد ساکن شوی بنا نموده‌ام.»^۳ و پادشاه روی خود را برگردانیده، تمامی جماعت اسرائیل را برکت داد، و تمامی جماعت اسرائیل بایستادند.^۴ پس گفت: «یهوه خدای اسرائیل متبارک باد که به دهان خود به پدرم داود وعده داده، و به دست خود آن را به جا آورده، گفت: ^۵ از روزی که قوم خود را از زمین مصر بیرون آوردم شهری از جمیع اسباط اسرائیل برگزیدم تا خانه‌ای بنا نمایم که اسم من در آن باشد، و کسی را برگزیدم تا پیشوای قوم من اسرائیل بشود. اما اورشلیم را برگزیدم تا اسم من در آنجا باشد و داود را انتخاب نمودم تا پیشوای قوم من اسرائیل بشود.^۶ و در دل پدرم داود بود که خانه‌ای برای اسم یهوه خدای اسرائیل بنا نماید.^۸ اما *خداوند* به پدرم داود گفت: چون در دل تو بود که خانه‌ای برای اسم من بنا نمایی نیکو کردی که این را در دل خود نهادی.^۹ لیکن تو خانه را بنا نخواهی نمود، بلکه پسر تو که از صلب تو بیرون آید او خانه را برای اسم من بنا خواهد کرد.^{۱۰} پس *خداوند* کلامی را که گفته بود ثابت گردانید و من به جای پدرم داود برخاسته، و بر وفق آنچه *خداوند* گفته بود بر کرسی اسرائیل نشسته‌ام و خانه را به اسم یهوه خدای اسرائیل بنا نمودم.^{۱۱} و تابوت را که عهد *خداوند* که آن را با بنی‌اسرائیل بسته بود در آن می‌باشد در آنجا گذاشته‌ام.»

^{۱۲} و او پیش مذبح *خداوند* به حضور تمامی جماعت اسرائیل ایستاده، دستهای خود را برافراشت.^{۱۳} زیرا که سلیمان منبر برنجینی را که طولش پنج ذراع، و عرضش پنج ذراع، و بلندی‌اش سه ذراع بود ساخته، آن را در میان صحن گذاشت و بر آن ایستاده، به حضور تمامی جماعت اسرائیل زانو زد و دستهای خود را به سوی آسمان برافراشته،^{۱۴} گفت: «ای یهوه خدای

اسرائیل! خدایی مثل تو نه در آسمان و نه در زمین می‌باشد که با بندگان خود که به حضور تو به تمامی دل خویش سلوک می‌نمایند، عهد و رحمت را نگاه می‌داری.^{۱۵} و آن وعده‌ای را که به بنده خود پدرم داود داده‌ای، نگاه داشته‌ای زیرا به دهان خود وعده دادی و به دست خود آن را وفا نمودی چنانکه امروز شده است.^{۱۶} پس الآن ای یهوه خدای اسرائیل با بنده خود پدرم داود آن وعده را نگاه دار که به او داده و گفته‌ای که به حضور من کسی که بر کرسی اسرائیل بنشیند برای تو منقطع نخواهد شد، به شرطی که پسرانت طریقه‌های خود را نگاه داشته، به شریعت من سلوک نمایند چنانکه تو به حضور من رفتار نمودی.^{۱۷} و الآن ای یهوه خدای اسرائیل کلامی که به بنده خود داود گفته‌ای ثابت بشود.

^{۱۸} «اما آیا خدا فی‌الحقیقه در میان آدمیان بر زمین ساکن خواهد شد؟ اینک فلک و فلک‌الافلاک تو را گنجایش ندارد تا چه رسد به این خانه‌ای که بنا کردم.^{۱۹} لیکن ای یهوه خدای من به دعا و تضرع بنده خود توجه نما و استغاثه و دعایی را که بنده‌ات به حضور تو می‌کند اجابت فرما،^{۲۰} تا آنکه شب و روز چشمان تو بر این خانه باز شود و بر مکانی که دربارهاش وعده داده‌ای که اسم خود را در آنجا قرار خواهی داد تا دعایی را که بنده‌ات به سوی این مکان بنماید اجابت کنی،^{۲۱} و تضرع بنده‌ات و قوم خود اسرائیل را که به سوی این مکان دعا می‌نمایند، استماع نما و از آسمان مکان سکونت خود بشنو؛ و چون شنیدی عفو فرما.

^{۲۲} «اگر کسی با همسایه خود گناه ورزد و قسم بر او عرضه شود که بخورد و او آمده، پیش مذبح تو در این خانه قسم خورد،^{۲۳} آنگاه از آسمان بشنو و عمل نموده، به جهت بندگان تو داوری کن و شریران را جزا داده، طریق ایشان را بسر ایشان برسان، و عادلان را عادل شمرده، ایشان را به حسب عدالت ایشان جزا بده.

^{۲۴} «و هنگامی که قوم تو اسرائیل به سبب گناهی که به تو ورزیده باشند، به حضور دشمنان خود مغلوب شوند، اگر به سوی تو بازگشت نموده، به اسم تو اعتراف نمایند و نزد تو در این خانه دعا و تضرع کنند،^{۲۵} آنگاه از آسمان بشنو و گناه قوم خود اسرائیل را بیامرزد و ایشان را به زمینی که به ایشان و به پدران ایشان داده‌ای باز آور.

^{۲۶} «هنگامی که آسمان بسته شود و به سبب گناهی که به تو ورزیده باشند باران نیارد، اگر به سوی این مکان دعا کنند و به اسم تو اعتراف نمایند و به سبب مصیبتی که به ایشان رسانیده باشی از گناه خویش بازگشت کنند،^{۲۷} آنگاه از آسمان بشنو و گناه بندگان تو و قوم خود

اسرائیل را بیمارز و راه نیکو را که در آن باید رفت به ایشان تعلیم بده، و به زمین خود که آن را به قوم خویش برای میراث بخشیده‌ای باران بفرست.

^{۲۸} «اگر در زمین قحطی باشد و اگر وبا یا باد سموم یا یرقان باشد یا اگر ملخ یا کرم باشد و اگر دشمنان ایشان، ایشان را در شهرهای زمین ایشان محاصره نمایند هر بلایی یا هر مرضی که بوده باشد،^{۲۹} آنگاه هر دعا و هر استغاثه‌ای که از هر مرد یا از تمامی قوم تو اسرائیل کرده شود که هر یک از ایشان بلا و غم دل خود را خواهد دانست، و دستهای خود را به سوی این خانه دراز خواهد کرد،^{۳۰} آنگاه از آسمان که مکان سکونت تو باشد بشنو و بیمارز و به هر کس که دل او را می‌دانی به حسب راههایش جزا بده، زیرا که تو به تنهایی عارف قلوب جمیع بنی‌آدم هستی.^{۳۱} تا آن که ایشان در تمامی روزهایی که بروی زمینی که به پدران ما داده‌ای زنده باشند از تو بترسند.^{۳۲}» و نیز غریبی که از قوم تو اسرائیل نباشد و به خاطر اسم عظیم تو و دست قوی و بازوی برافراشته تو از زمین بعید آمده باشد، پس چون بیاید و به سوی این خانه دعا نماید،^{۳۳} آنگاه از آسمان، مکان سکونت خود، بشنو و موافق هر آنچه آن غریب نزد تو استغاثه نماید به عمل آور تا جمیع قومهای جهان اسم تو را بشناسند و مثل قوم تو اسرائیل از تو بترسند و بدانند که اسم تو بر این خانه‌ای که بنا کرده‌ام نهاده شده است.

^{۳۴} «اگر قوم تو برای مقاتله با دشمنان خود به راهی که ایشان را فرستاده باشی، بیرون روند و به سوی شهری که برگزیده‌ای و خانه‌ای که به جهت اسم تو بنا کرده‌ام، نزد تو دعا نمایند،^{۳۵} آنگاه دعا و تضرع ایشان را از آسمان بشنو و حق ایشان را به جا آور.

^{۳۶} «و اگر به تو گناه ورزیده باشند زیرا انسانی نیست که گناه نکند، و بر ایشان غضبناک شده، ایشان را به دست دشمنان تسلیم کرده باشی و اسیرکنندگان ایشان، ایشان را به زمین دور یا نزدیک ببرند،^{۳۷} پس اگر در زمینی که در آن اسیر باشند به خود آمده، بازگشت نمایند و در زمین اسیری خود نزد تو تضرع نموده، گویند که گناه کرده و عصیان ورزیده، و شیرانه رفتار نموده‌ایم،^{۳۸} و در زمین اسیری خویش که ایشان را به آن به اسیری برده باشند، به تمامی دل و تمامی جان خود به تو بازگشت نمایند، و به سوی زمینی که به پدران ایشان داده‌ای و شهری که برگزیده‌ای و خانه‌ای که برای اسم تو بنا کرده‌ام دعا نمایند،^{۳۹} آنگاه از آسمان، مکان سکونت خود، دعا و تضرع ایشان را بشنو و حق ایشان را بجا آور، و قوم خود را که به تو گناه ورزیده باشند بیمارز.^{۴۰} پس الآن ای خدای من چشمان تو باز شود و گوشهای تو به دعاهایی که در این

مکان کرده شود شنوا باشد.^۱ و حال تو ای یهوه خدا، با تابوت قوت خود به سوی آرامگاه خویش
برخیز. ای یهوه خدا کاهنان تو به نجات ملبس گردند و مقدسانت به نیکویی شادمان بشوند.^۲ ای
یهوه خدا روی مسیح خود را برنگردان و رحمت‌های بنده خود داود را بیاد آور.»

و چون سلیمان از دعا کردن فارغ شد، آتش از آسمان فرود آمده، قربانی‌های
سوختنی و ذبایح را سوزانید و جلال *خداوند* خانه را مملو ساخت.^۲ و کاهنان به خانه *خداوند*
نتوانستند داخل شوند، زیرا جلال یهوه خانه *خداوند* را پر کرده بود.^۳ و چون تمامی بنی‌اسرائیل
آتش را که فرود می‌آمد و جلال *خداوند* را که بر خانه می‌بود دیدند، روی خود را به زمین بر
سنگفرش نهادند و سجده نموده، *خداوند* را حمد گفتند که او نیکو است، زیرا که رحمت او تا
ابدالآباد است.

و پادشاه و تمامی قوم قربانی‌ها در حضور *خداوند* گذرانیدند.^۴ و سلیمان پادشاه بیست و
دو هزار گاو و صد و بیست هزار گوسفند برای قربانی گذرانید و پادشاه و تمامی قوم، خانه خدا را
تبریک نمودند.^۵ و کاهنان بر سر شغل‌های مخصوص خود ایستاده بودند و لایوان، آلات نغمه
خداوند را (به دست گرفتند) که داود پادشاه آنها را ساخته بود، تا *خداوند* را به آنها حمد گویند،
زیرا که رحمت او تا ابدالآباد است؛ و داود به وساطت آنها تسبیح می‌خواند و کاهنان پیش ایشان
کرنا می‌نواختند و تمام اسرائیل ایستاده بودند.

و سلیمان وسط صحنی را که پیش خانه *خداوند* بود، تقدیس نمود زیرا که در آنجا
قربانی‌های سوختنی و پیه ذبایح سلامتی را می‌گذرانید، چونکه مذبح برنجینی که سلیمان
ساخته بود، قربانی‌های سوختنی و هدایای آردی و پیه ذبایح را گنجایش نداشت.

و در آنوقت سلیمان و تمامی اسرائیل با وی هفت روز را عید نگاه داشتند و آن انجمن
بسیار بزرگ از مدخل حمات تا نهر مصر بود.^۹ و در روز هشتم محفلی مقدس برپا داشتند، زیرا
که برای تبریک مذبح هفت روز و برای عید هفت روز نگاه داشتند.^{۱۰} و در روز بیست و سوم ماه
هفتم، قوم را به خیمه‌های ایشان مرخص فرمود و ایشان به سبب احسانی که *خداوند* به داود و
سلیمان و قوم خود اسرائیل کرده بود، شادمان و خوشدل بودند.

^{۱۱} پس سلیمان خانه خد/وند و خانه پادشاه را تمام کرد و هرآنچه سلیمان قصد نموده بود که در خانه خد/وند و در خانه خود بسازد، آن را نیکو به انجام رسانید.

^{۱۲} و خد/وند بر سلیمان در شب ظاهر شده، او را گفت: «دعای تو را اجابت نمودم و این مکان را برای خود برگزیدم تا خانه قربانی‌ها شود. ^{۱۳} اگر آسمان را ببندم تا باران نبارد و اگر امر کنم که ملخ، حاصل زمین را بخورد و اگر وبا در میان قوم خود بفرستم، ^{۱۴} و قوم من که به اسم من نامیده شده‌اند متواضع شوند، و دعا کرده، طالب حضور من باشند، و از راههای بد خویش بازگشت نمایند، آنگاه من از آسمان اجابت خواهم فرمود، و گناهان ایشان را خواهم آمرزید و زمین ایشان را شفا خواهم داد. ^{۱۵} و از این به بعد، چشمان من گشاده، و گوشهای من به دعایی که در این مکان کرده شود شنوا خواهد بود. ^{۱۶} و حال این خانه را اختیار کرده، و تقدیس نموده‌ام که اسم من تا به ابد در آن قرار گیرد و چشم و دل من همیشه بر آن باشد. ^{۱۷} و اگر تو به حضور من سلوک نمایی، چنانکه پدرت داود سلوک نمود و برحسب هرآنچه تو را امر فرمایم عمل نمایی و فرایض و احکام مرا نگاه داری، ^{۱۸} آنگاه کرسی سلطنت تو را استوار خواهم ساخت چنانکه با پدرت داود عهد بسته، گفتم کسی که بر اسرائیل سلطنت نماید از تو منقطع نخواهد شد.

^{۱۹} «لیکن اگر شما برگردید و فرایض و احکام مرا که پیش روی شما نهاده‌ام ترک نمایید و رفته، خدایان غیر را عبادت کنید، و آنها را سجده نمایید، ^{۲۰} آنگاه ایشان را از زمینی که به ایشان داده‌ام خواهم کند و این خانه را که برای اسم خود تقدیس نموده‌ام، از حضور خود خواهم افکند و آن را در میان جمیع قوم‌ها ضرب‌المثل و مسخره خواهم ساخت. ^{۲۱} و این خانه که اینقدر رفیع است، هر که از آن بگذرد متحیر شده، خواهد گفت: برای چه خد/وند به این زمین و به این خانه چنین عمل نموده است؟ ^{۲۲} و جواب خواهند داد: چونکه یهوه خدای پدران خود را که ایشان را از زمین مصر بیرون آورد ترک کردند و به خدایان غیر متمسک شده، آنها را سجده و عبادت نمودند از این جهت تمامی این بلا را بر ایشان وارد آورده است.»

و بعد از انقضای بیست سالی که سلیمان خانه *خد/وند* و خانه خود را بنا می کرد، ^۲ سلیمان شهرهایی را که حورام به سلیمان داده بود تعمیر نمود، و بنی اسرائیل را در آنها ساکن گردانید.

^۳ و سلیمان به حمات صوبه رفته، آن را تسخیر نمود. ^۴ و تدمور را در بیابان و همه شهرهای خزینه را که در حمات بنا کرده بود به اتمام رسانید. ^۵ و بیت حورون بالا و بیت حورون پایین را بنا نمود که شهرهای حصاردار با دیوارها و دروازه‌ها و پشت‌بندها بود. ^۶ و بعله و همه شهرهای خزانه را که سلیمان داشت، و جمیع شهرهای اربابه‌ها و شهرهای سواران را و هر آنچه را که سلیمان می‌خواست در اورشلیم و لبنان و تمامی زمین مملکت خویش بنا نماید، (بنا نمود). ^۷ و تمامی کسانی که از حتیان و اموریان و فرزبان و حویان و یبوسیان باقی مانده، و از بنی اسرائیل نبودند، ^۸ یعنی از پسران ایشان که در زمین بعد از ایشان باقی مانده بودند، و بنی اسرائیل ایشان را هلاک نکرده بودند، سلیمان از ایشان تا امروز سخره گرفت. ^۹ اما از بنی اسرائیل سلیمان احدی را برای کار خود به غلامی نگرفت، بلکه ایشان مردان جنگی و سرداران ابطال و سرداران اربابه‌ها و سواران او بودند. ^{۱۰} و سروران مقدم سلیمان پادشاه که بر قوم حکمرانی می کردند، دویست و پنجاه نفر بودند.

^{۱۱} و سلیمان دختر فرعون را از شهر داود به خانه‌ای که برایش بنا کرده بود آورد، زیرا گفت: «زن من در خانه داود پادشاه اسرائیل ساکن نخواهد شد، چونکه همه جایهایی که تابوت *خد/وند* داخل آنها شده‌است، مقدس می‌باشد.»

^{۱۲} آنگاه سلیمان قربانی‌های سوختنی بر مذبح *خد/وند* که آن را پیش رواق بنا کرده بود، برای *خد/وند* گذرانید. ^{۱۳} یعنی قربانی‌های سوختنی، قسمت هر روز در روزش برحسب فرمان موسی در روزهای سبت، و غره‌ها و سه مرتبه در هر سال در مواسم یعنی در عید فطیر و عید هفته‌ها و عید خیمه‌ها. ^{۱۴} و فرقه‌های کاهنان را برحسب امر پدر خود داود بر سر خدمت ایشان معین کرد و لاویان را بر سر شغل‌های ایشان تا تسبیح بخوانند و به حضور کاهنان لوازم خدمت هر روز را در روزش بجا آورند و دربانان را برحسب فرقه‌های ایشان بر هر دروازه (قرار داد)، زیرا که داود مرد خدا چنین امر فرموده بود. ^{۱۵} و ایشان از حکمی که پادشاه درباره هر امری و درباره خزانه‌ها به کاهنان و لاویان داده بود تجاوز نمودند.

^{۱۶} پس تمامی کار سلیمان از روزی که بنیاد خانه خدا/وند نهاده شد تا روزی که تمام گشت، نیکو آراسته شد، و خانه خدا/وند به اتمام رسید.

^{۱۷} آنگاه سلیمان به عصیون جابر و به ایلوت که بر کنار دریا در زمین ادوم است، رفت.

^{۱۸} و حورام کشتیها و نوکرانی را که در دریا مهارت داشتند، به دست خادمان خود برای وی فرستاد و ایشان با بندگان سلیمان به اوفیر رفتند، و چهارصد و پنجاه وزنه طلا از آنجا گرفته، برای سلیمان پادشاه آوردند.

۹ و چون ملکه سبا آوازه سلیمان را شنید با موکب بسیار عظیم و شترانی که به عطریات و طلای بسیار و سنگهای گرانبها بار شده بود به اورشلیم آمد، تا سلیمان را به مسائل امتحان کند. و چون نزد سلیمان رسید، با وی از هرچه در دلش بود گفتگو کرد. ^۲ و سلیمان تمامی مسائلی را برای وی بیان نمود و چیزی از سلیمان مخفی نماند که برایش بیان نکرد. ^۳ و چون ملکه سبا حکمت سلیمان و خانه‌ای را که بنا کرده بود، ^۴ و طعام سفره او و مجلس بندگانش و نظم و لباس خادمانش را و ساقیانش و لباس ایشان و زینهای را که به آن به خانه خدا/وند برمی‌آمد دید، روح دیگر در او نماند.

^۵ پس به پادشاه گفت: «آوازه‌ای را که در ولایت خود درباره کارها و حکمت تو شنیدم راست بود. اما تا نیامدم و به چشمان خود ندیدم، اخبار آنها را باور نکردم؛ و همانا نصف عظمت حکمت تو به من اعلام نشده بود، و از خبری که شنیده بودم افزوده‌ای. ^۷ خوشابه‌حال مردان تو و خوشابه‌حال این خادمانت که به حضور تو همیشه می‌ایستند و حکمت تو را می‌شنوند. ^۸ متبارک باد یهوه خدای تو که بر تو رغبت داشته، تو را بر کرسی خود نشانید تا برای یهوه خدایت پادشاه بشوی. چونکه خدای تو اسرائیل را دوست می‌دارد تا ایشان را تا به ابد استوار نماید؛ از این جهت تو را بر پادشاهی ایشان نصب نموده است تا داوری و عدالت را بجا آوری.» ^۹ و به پادشاه صد و بیست وزنه طلا و عطریات از حد زیاده، و سنگهای گرانبها داد و مثل این عطریات که ملکه سبا به سلیمان پادشاه داد هرگز دیده نشد.

^{۱۰} و نیز بندگان حورام و بندگان سلیمان که طلا از اوفیر می‌آوردند، چوب صندل و سنگهای گرانبها آوردند. ^{۱۱} و پادشاه از این چوب صندل زینه‌ها به جهت خانه خداوند و خانه پادشاه و عودها و بربطها برای مغنیان ساخت، و مثل آنها قبل از آن در زمین یهودا دیده نشده بود.

^{۱۲} و سلیمان پادشاه به ملکه سبا تمامی آرزوی او را که خواسته بود داد، سوای آنچه که او برای پادشاه آورده بود؛ پس با بندگانش به ولایت خود توجه نموده، برفت.

^{۱۳} و وزن طلایی که در یک سال به سلیمان رسید ششصد و شصت و شش وزنه طلا بود، ^{۱۴} سوای آنچه تاجران و بازرگانان آوردند و جمیع پادشاهان عرب و حاکمان کشورها طلا و نقره برای سلیمان می‌آوردند. ^{۱۵} و سلیمان پادشاه دویست سپر طلای چکشی ساخت که برای هر سپر ششصد مثقال طلا بکار برده شد. ^{۱۶} و سیصد سپر کوچک طلای چکشی ساخت که برای هر سپر سیصد مثقال طلا بکار برده شد، و پادشاه آنها را در خانه جنگل لبنان گذاشت. ^{۱۷} و پادشاه تخت بزرگی از عاج ساخت و آن را به زر خالص پوشانید. ^{۱۸} و تخت را شش پله و پایداری زرین بود که به تخت پیوسته بود و به این طرف و آن طرف نزد جای کرسیش دستها بود، و دو شیر به پهلو دستها ایستاده بودند. ^{۱۹} و دوازده شیر از این طرف و آن طرف، بر آن شش پله ایستاده بودند که در هیچ مملکت مثل این ساخته نشده بود. ^{۲۰} و تمامی ظروف نوشیدنی سلیمان پادشاه از طلا و تمامی ظروف خانه جنگل لبنان از زر خالص بود، و نقره در ایام سلیمان هیچ به حساب نمی‌آمد، ^{۲۱} زیرا که پادشاه را کشتیها بود که با بندگان حورام به ترشیش می‌رفت، و کشتیهای ترشیشی هر سه سال یک مرتبه می‌آمد، و طلا و نقره و عاج و میمونها و طاوسها می‌آورد.

^{۲۲} پس سلیمان پادشاه در دولت و حکمت از جمیع پادشاهان کشورها بزرگتر شد. ^{۲۳} و تمامی پادشاهان کشورها حضور سلیمان را می‌طلبیدند تا حکمتی را که خدا در دلش نهاده بود بشنوند. ^{۲۴} و هر یکی از ایشان هدیه خود را از آلات نقره و آلات طلا و رخوت و اسلحه و عطریات و اسبها و قاطرها یعنی قسمت هر سال را در سالش می‌آوردند. ^{۲۵} و سلیمان چهار هزار آخور به جهت اسبان و ارابه‌ها و دوازده هزار سوار داشت. و آنها را در شهرهای ارابه‌ها و نزد پادشاه در اورشلیم گذاشت. ^{۲۶} و بر جمیع پادشاهان از نهر (فرات) تا زمین فلسطینیان و سرحد مصر حکمرانی می‌کرد. ^{۲۷} و پادشاه نقره را در اورشلیم مثل سنگها و چوب سرو آزاد را مثل چوب افراغ که در صحراست فراوان ساخت. ^{۲۸} و اسبها برای سلیمان از مصر و از جمیع ممالک می‌آوردند.

^{۲۹} و اما بقیه وقایع سلیمان از اول تا آخر آیا آنها در تواریخ ناتان نبی و در نبوت اخیای شیلونی و در رؤیای یعدوی رای درباره یربعام بن نباط مکتوب نیست؟^{۳۰} پس سلیمان چهل سال در اورشلیم بر تمامی اسرائیل سلطنت کرد.^{۳۱} و سلیمان با پدران خود خوابید و او را در شهر پدرش داود دفن کردند و پسرش رحبعام در جای او پادشاه شد.

۱۰ و رحبعام به شکیم رفت، زیرا که تمامی اسرائیل به شکیم آمدند تا او را پادشاه سازند.^۲ و چون یربعام بن نباط این را شنید، (و او هنوز در مصر بود که از حضور سلیمان پادشاه به آنجا فرار کرده بود)، یربعام از مصر مراجعت نمود.^۳ و ایشان فرستاده، او را خواندند؛ آنگاه یربعام و تمامی اسرائیل آمدند و به رحبعام عرض کرده، گفتند: ^۴ «پدر تو یوغ ما را سخت ساخت؛ اما تو الآن بندگی سخت پدر خود را و یوغ سنگین او را که بر ما نهاد سبک ساز و تو را خدمت خواهیم نمود.»^۵ او به ایشان گفت: «بعد از سه روز باز نزد من بیایید.» و ایشان رفتند. و رحبعام پادشاه با مشایخی که در حین حیات پدرش سلیمان به حضور وی می‌ایستادند مشورت کرده، گفت: «شما چه صلاح می‌بینید که به این قوم جواب دهم؟»^۶ ایشان به او عرض کرده، گفتند: «اگر با این قوم مهربانی نمایی و ایشان را راضی کنی و با ایشان سخنان دلاویز گویی، همانا همیشه اوقات بنده تو خواهند بود.»^۸ اما او مشورت مشایخ را که به وی دادند ترک کرد و با جوانانی که با او تربیت یافته بودند و به حضورش می‌ایستادند مشورت کرد.^۹ و به ایشان گفت: «شما چه صلاح می‌بینید که به این قوم جواب دهیم که به من عرض کرده، گفته‌اند: یوغی را که پدرت بر ما نهاده است سبک ساز.»^{۱۰} و جوانانی که با او تربیت یافته بودند، او را خطاب کرده، گفتند: «به این قوم که به تو عرض کرده، گفته‌اند پدرت یوغ ما را سنگین ساخته است و تو آن را برای ما سبک ساز چنین بگو: انگشت کوچک من از کمر پدرم کلفت تر است.^{۱۱} و حال پدرم یوغ سنگینی بر شما نهاده است، اما من یوغ شما را زیاده خواهم گردانید، پدرم شما را با تازیانه‌ها تنبیه می‌نمود، اما من شما را با عقربها.»

^{۱۲} و در روز سوم، یربعام و تمامی قوم به نزد رحبعام بازآمدند، به نحوی که پادشاه گفته و فرموده بود که در روز سوم نزد من بازآیید.^{۱۳} و پادشاه قوم را به سختی جواب داد؛ و رحبعام

پادشاه مشورت مشایخ را ترک کرد،^{۱۴} و موافق مشورت جوانان ایشان را خطاب کرده، گفت: «پدرم یوغ شما را سنگین ساخت، اما من آن را زیاده خواهم گردانید؛ پدرم شما را با تازیانه‌ها تنبیه می‌نمود، اما من با عقربها.»^{۱۵} پس پادشاه قوم را اجابت نکرد زیرا که این امر از جانب خدا شده بود تا *خداوند* کلامی را که به واسطه اخیای شیلونی به یربعام بن نباط گفته بود ثابت گرداند.

^{۱۶} و چون تمامی اسرائیل دیدند که پادشاه ایشان را اجابت نکرد، آنگاه قوم پادشاه را جواب داده، گفتند: «ما را در داود چه حصه است؟ در پسر یسی^۱ نصیبی نداریم. ای اسرائیل، به خیمه‌های خود بروید! حال ای داود به خانه خود متوجه باش!» پس تمامی اسرائیل به خیمه‌های خویش رفتند.^{۱۷} اما بنی‌اسرائیلی که در شهرهای یهودا ساکن بودند، رحبعام بر ایشان سلطنت می‌نمود.^{۱۸} پس رحبعام پادشاه هدرام را که رئیس باجگیران بود فرستاد، و بنی‌اسرائیل او را سنگسار کردند که مرد و رحبعام پادشاه تعجیل نموده، بر ارابه خود سوار شد و به اورشلیم فرار کرد.^{۱۹} پس اسرائیل تا به امروز بر خاندان داود عاصی شده‌اند.

۱۱

و چون رحبعام وارد اورشلیم شد، صد و هشتاد هزار نفر برگزیده جنگ آزموده را از خاندان یهودا و بنیامین جمع کرد تا با اسرائیل مقاتله نموده، سلطنت را به رحبعام برگرداند.^۲ اما کلام *خداوند* بر شمعیا مرد خدا نازل شده، گفت: «به رحبعام بن سلیمان پادشاه یهودا و به تمامی اسرائیلیان که در یهودا و بنیامین می‌باشند خطاب کرده، بگو: *خداوند* چنین می‌گوید: برمیایید و با برادران خود جنگ منماید. هر کس به خانه خود برگردد زیرا که این امر از جانب من شده است.» و ایشان کلام *خداوند* را شنیدند و از رفتن به ضد یربعام برگشتند.

^۳ و رحبعام در اورشلیم ساکن شد و شهرهای حصاردار در یهودا ساخت.^۴ پس بیت‌لحم و عیتام و تقوع^۵ و بیت صور و سوکو و عدلام،^۶ و جت و مریشه و زیف،^۷ و ادورایم و لاکیش و عزیقه،^۸ و صرعه و ایلون و حبرون را بنا کرد که شهرهای حصاردار در یهودا و بنیامین می‌باشند.^۹ و حصارها را محکم ساخت و در آنها سرداران و انبارهای مأكولات و روغن و شراب گذاشت.^{۱۰}

^{۱۲} و در هر شهری سپرها و نیزه‌ها گذاشته، آنها را بسیار محکم گردانید؛ پس یهودا و بنیامین با او ماندند.

^{۱۳} و کاهنان و لایوانی که در تمامی اسرائیل بودند، از همه حدود خود نزد او جمع شدند. ^{۱۴} زیرا که لایوان اراضی شهرها و املاک خود را ترک کرده، به یهودا و اورشلیم آمدند چونکه یربعام و پسرانش ایشان را از کهنات یهوه اخراج کرده بودند. ^{۱۵} و او برای خود به جهت مکان‌های بلند و دیوها و گوساله‌هایی که ساخته بود کاهنان معین کرد. ^{۱۶} و بعد از ایشان آنانی که دل‌های خود را به طلب یهوه خدای اسرائیل مشغول ساخته بودند از تمامی اسباط اسرائیل به اورشلیم آمدند تا برای یهوه خدای پدران خود قربانی بگذرانند. ^{۱۷} پس سلطنت یهودا را مستحکم ساختند و رحبعام بن سلیمان را سه سال تقویت کردند، زیرا که سه سال به طریق داود و سلیمان سلوک نمودند.

^{۱۸} و رحبعام محله دختر یریموت بن داود و ابیحایل دختر الیآب بن یسی را به زنی گرفت. ^{۱۹} و او برای وی پسران یعنی یعوش و شمیریا و زهم را زایید. ^{۲۰} و بعد از او معکه دختر ابشالوم را گرفت و او برای وی ایبا و عتای و زبزا و شلومیت را زایید. ^{۲۱} و رحبعام، معکه دختر ابشالوم را از جمیع زنان و متعه‌های خود زیاده دوست می‌داشت، زیرا که هجده زن و شصت متعه گرفته بود و بیست و هشت پسر و شصت دختر تولید نمود. ^{۲۲} و رحبعام ایبا پسر معکه را در میان برادرانش سرور و رئیس ساخت، زیرا که می‌خواست او را به پادشاهی نصب نماید. ^{۲۳} و عاقلانه رفتار نموده، همه پسران خود را در تمامی بلاد یهودا و بنیامین در جمیع شهرهای حصاردار متفرق ساخت، و برای ایشان آذوقه بسیار قرار داد و زنان بسیار خواست.

۱۲

و چون سلطنت رحبعام استوار گردید و خودش تقویت یافت، او با تمامی اسرائیل شریعت خد/وند را ترک نمودند. ^۲ و در سال پنجم سلطنت رحبعام، شیشق پادشاه مصر به اورشلیم برآمد زیرا که ایشان بر خد/وند عاصی شده بودند. ^۳ با هزار و دویست ارابه و شصت هزار سوار و خلقی که از مصریان و لوبیان و سکیان و حبشیان همراهش آمدند، بیشمار بودند. ^۴ پس شهرهای حصاردار یهودا را گرفت و به اورشلیم آمد. ^۵ و شمعیای نبی نزد رحبعام و سروران یهودا

که از ترس شیشق در اورشلیم جمع بودند آمده، به ایشان گفت: «خد/وند چنین می گوید: شما مرا ترک کردید پس من نیز شما را به دست شیشق ترک خواهم نمود.»^۶ آنگاه سروران اسرائیل و پادشاه تواضع نموده، گفتند: «خد/وند عادل است.»^۷ و چون خد/وند دید که ایشان متواضع شده‌اند، کلام خد/وند بر شمعی نازل شده، گفت: «چونکه ایشان تواضع نموده‌اند ایشان را هلاک نخواهم کرد بلکه ایشان را اندک زمانی خلاصی خواهم داد و غضب من به دست شیشق بر اورشلیم ریخته نخواهد شد.^۸ لیکن ایشان بنده او خواهند شد تا بندگی من و بندگی ممالک جهان را بدانند.»

^۹ پس شیشق پادشاه مصر به اورشلیم برآمده، خزانه‌های خانه خد/وند و خزانه‌های خانه پادشاه را گرفت و همه چیز را برداشت و سپرهای طلا را که سلیمان ساخته بود برد.^{۱۰} و رحبعام پادشاه به عوض آنها سپرهای برنجین ساخت و آنها را به دست سرداران شاطرانی که در خانه پادشاه را نگاهبانی می کردند سپرد.^{۱۱} و هر وقتی که پادشاه به خانه خد/وند داخل می شد شاطران آمده، آنها را برمی داشتند و آنها را به حجره شاطران باز می آوردند.^{۱۲} و چون او متواضع شد، خشم خد/وند از او برگشت تا او را بالکل هلاک نسازد؛ و در یهودا نیز اعمال نیکو پیدا شد.

^{۱۳} و رحبعام پادشاه، خویشان را در اورشلیم قوی ساخته، سلطنت نمود. و رحبعام چون پادشاه شد چهل و یک ساله بود، و در شهر اورشلیم که خد/وند آن را از تمام اسباط اسرائیل برگزید تا اسم خود را در آن بگذارد، هفده سال پادشاهی کرد و اسم مادرش نعمه عمونیه بود.^{۱۴} و او شرارت ورزید زیرا که خد/وند را به تصمیم قلب طلب ننمود.

^{۱۵} و اما وقایع اول و آخر رحبعام آیا آنها در تواریخ شمعیای نبی و تواریخ انساب عدوی رای می‌مکتوب نیست؟ و در میان رحبعام و یربعام پیوسته جنگ می‌بود.^{۱۶} پس رحبعام با پدران خود خوابید و در شهر داود دفن شد و پسرش ایبا و پسرش ایبا بجایش سلطنت کرد.

۱۳ در سال هجدهم سلطنت یربعام، ایبا بر یهودا پادشاه شد.^۲ سه سال در

اورشلیم پادشاهی کرد و اسم مادرش میکایا دختر اوریشیل از جبعه بود.

و در میان ایبا و یربعام جنگ بود.^۳ و ایبا با فوجی از شجاعان جنگ آزموده یعنی چهارصد هزار مرد برگزیده تدارک جنگ دید، و یربعام با هشتصد هزار مرد برگزیده که شجاعان قوی بودند با وی جنگ را صف آرای نمود.^۴ و ایبا بر کوه صماریم که در کوهستان افرایم است برپا شده، گفت: «ای یربعام و تمامی اسرائیل مرا گوش گیرید! آیا شما نمی‌دانید که یهوه خدای اسرائیل سلطنت اسرائیل را به داود و پسرانش با عهد نمکین تا به ابد داده است؟^۵ و یربعام بن نباط بنده سلیمان بن داود برخاست و بر مولای خود عصیان ورزید.^۶ و مردان بیهوده که پسران بلیعال بودند نزد وی جمع شده، خویشان را به ضد رحبعام بن سلیمان تقویت دادند، هنگامی که رحبعام جوان و رقیق القلب بود و با ایشان مقاومت نمی‌توانست نمود.^۷ و شما الآن گمان می‌برید که با سلطنت خداوند که در دست پسران داود است مقابله توانید نمود؟ و شما گروه عظیمی می‌باشید و گوساله‌های طلا که یربعام برای شما به جای خدایان ساخته است با شما می‌باشد.^۸ آیا شما کهنه خداوند را از بنی‌هارون و لاویان را نیز اخراج ننمودید و مثل قومهای کشورها برای خود کاهنان نساختید؟ و هر که بیاید و خویشان را با گوساله‌ای و هفت قوچ تقدیس نماید، برای آنهاهی که خدایان نیستند کاهن می‌شود.^۹ و اما ما یهوه خدای ماست و او را ترک نکرده‌ایم و کاهنان از پسران هارون خداوند را خدمت می‌کنند و لاویان در کار خود مشغولند.^{۱۰} و هر صبح و هر شام قربانی‌های سوختنی و بخور معطر برای خداوند می‌سوزانند و نان تقدمه بر میز طاهر می‌نهند و شمعدان طلا و چراغهایش را هر شب روشن می‌کنند زیرا که ما وصایای یهوه خدای خود را نگاه می‌داریم؛ اما شما او را ترک کرده‌اید.^{۱۱} و اینک با ما خدا رئیس است و کاهنان او با کرناهای بلند آواز هستند تا به ضد شما بنوازند. پس ای بنی‌اسرائیل با یهوه خدای پدران خود جنگ نکنید زیرا کامیاب نخواهید شد.»

^{۱۲} اما یربعام کمین گذاشت که از عقب ایشان بیایند و خود پیش روی یهودا بودند و کمین در عقب ایشان بود.^{۱۳} و چون یهودا نگریستند، اینک جنگ هم از پیش و هم از عقب ایشان بود. پس نزد خداوند استعاثه نمودند و کاهنان کرناها را نواختند.^{۱۴} و مردان یهودا بانگ بلند برآوردند، و واقع شد که چون مردان یهودا بانگ برآوردند، خدا یربعام و تمامی اسرائیل را به حضور ایبا و یهودا شکست داد.^{۱۵} و بنی‌اسرائیل از حضور یهودا فرار کردند و خدا آنها را به دست ایشان تسلیم نمود.^{۱۶} و ایبا و قوم او آنها را به صدمه عظیمی شکست دادند، چنانکه پانصد هزار مرد برگزیده از اسرائیل مقتول افتادند.^{۱۷} پس بنی‌اسرائیل در آن وقت ذلیل شدند و بنی‌یهودا

چونکه بر یهوه خدای پدران خود توکل نمودند، قوی گردیدند.^{۱۹} و ایبا یربعام را تعاقب نموده، شهرهای بیتئیل را با دهاتش و یشانه را با دهاتش و افرون را با دهاتش از او گرفت.^{۲۰} و یربعام در ایام ایبا دیگر قوت بهم نرسانید و *خد/وند* او را زد که مرد.^{۲۱} و ایبا قوی می‌شد و چهارده زن برای خود گرفت و بیست و دو پسر و شانزده دختر به وجود آورد.^{۲۲} پس بقیه وقایع ایبا از رفتار و اعمال او در مدرس عدوی نبی مکتوب است.

۱۴

و ایبا با پدران خود خوابید و او را در شهر داود دفن کردند و پسرش آسا در جایش پادشاه شد؛ و در ایام او زمین ده سال آرامی یافت.^۲ و آسا آنچه را که در نظر یهوه خدایش نیکو و راست بود به جا می‌آورد،^۳ و مذبح‌های غریب و مکانهای بلند را برداشت و بتها را بشکست و اشوریم را قطع نمود؛^۴ و یهودا را امر فرمود که یهوه خدای پدران خود را بطلبند و شریعت و اوامر او را نگاه دارند.^۵ و مکانهای بلند و تماثل شمس را از جمیع شهرهای یهودا دور کرد؛ پس مملکت به سبب او آرامی یافت.^۶ و شهرهای حصاردار در یهودا بنا نمود زیرا که زمین آرام بود و در آن سالها کسی با او جنگ نکرد چونکه *خد/وند* او را راحت بخشید.^۷ و به یهودا گفت: «این شهرها را بنا نمایم و دیوارها و برجها با دروازه‌ها و پشت‌بندها به اطراف آنها بسازیم. ^۸ زیرا چونکه یهوه خدای خود را طلبیده‌ایم زمین پیش روی ما است. او را طلب نمودیم و او ما را از هر طرف راحت بخشیده است.» پس بنا نمودند و کامیاب شدند.

^۹ و آسا لشکری از یهودا یعنی سیصد هزار سپردار و نیزه‌دار داشت و از بنیامین دویست و هشتاد هزار سپردار و تیرانداز که جمیع اینها مردان قوی جنگی بودند.^{۱۰} پسی زارح حبشی با هزار هزار سپاه و سیصد ارابه به ضد ایشان بیرون آمده، به مریشه رسید.^{۱۱} و آسا به مقابله ایشان بیرون رفت؛ پس ایشان در وادی صفاته نزد مریشه جنگ را صف‌آرایی نمودند.^{۱۲} و آسا یهوه خدای خود را خوانده، گفت: «ای *خد/وند* نصرت دادن به زورآوران یا به بیچارگان نزد تو یکسان است؛ پس ای یهوه خدای ما، ما را اعانت فرما زیرا که بر تو توکل می‌داریم و به اسم تو به مقابله این گروه عظیم آمده‌ایم، ای یهوه تو خدای ما هستی پس مگذار که انسان بر تو غالب آید.»

^{۱۳} آنگاه *خد/وند* حبشیان را به حضور آسا و یهودا شکست داد و حبشیان فرار کردند. ^{۱۴} و آسا با خلقی که همراه او بودند، آنها را تا جرار تعاقب نمودند و از حبشیان آنقدر افتادند که از ایشان کسی زنده نماند، زیرا که به حضور *خد/وند* و به حضور لشکر او شکست یافتند و ایشان غنیمت از حد زیاده بردند. ^{۱۵} و تمام شهرها را که به اطراف جرار بود، تسخیر نمودند زیرا ترس *خد/وند* بر ایشان مستولی شده بود و شهرها را تاراج نمودند، زیرا که غنیمت بسیار در آنها بود. ^{۱۶} و خیمه‌های مواشی را نیز زدند و گوسفندان فراوان و شتران را برداشته، به اورشلیم مراجعت کردند.

۱۵

و روح خدا به عزریا ابن عودید نازل شد. ^۲ و او برای ملاقات آسا بیرون آمده، وی را گفت: «ای آسا و تمامی یهودا و بنیامین از من بشنوید! *خد/وند* با شما خواهد بود هر گاه شما با او باشید؛ و اگر او را بطلبید او را خواهید یافت؛ اما اگر او را ترک کنید او شما را ترک خواهد نمود. ^۳ و اسرائیل مدت مدیدی بی‌خدای حق و بی‌کاهن معلم و بی‌شریعت بودند. ^۴ اما چون در تنگیهای خود به سوی یهوه خدای اسرائیل بازگشت نموده، او را طلبیدند او را یافتند. ^۵ و در آن زمان به جهت هر که خروج و دخول می‌کرد، هیچ امنیت نبود بلکه اضطراب سخت بر جمیع سکنه کشورها می‌بود. ^۶ و قومی از قومی و شهری از شهری هلاک می‌شدند، چونکه خدا آنها را به هر قسم بلا مضطرب می‌ساخت. ^۷ اما شما قوی باشید و دستهای شما سست نشود زیرا که اجرت اعمال خود را خواهید یافت.»

^۸ پس چون آسا این سخنان و نبوت (پسر) عودید نبی را شنید، خویشان را تقویت نموده، رجاسات را از تمامی زمین یهودا و بنیامین و از شهرهایی که در کوهستان افرایم گرفته بود دور کرد، و مذبح *خد/وند* را که پیش روی رواق *خد/وند* بود تعمیر نمود. ^۹ و تمامی یهودا و بنیامین و غریبان را که از افرایم و منسی و شمعون در میان ایشان ساکن بودند، جمع کرد زیرا گروه عظیمی از اسرائیل چون دیدند که یهوه خدای ایشان با او می‌بود به او پیوستند. ^{۱۰} پس در ماه سوم از سال پانزدهم سلطنت آسا در اورشلیم جمع شدند. ^{۱۱} و در آن روز هفتصد گاو و هفت هزار گوسفند از غنیمتی که آورده بودند، برای *خد/وند* ذبح نمودند. ^{۱۲} و به تمامی دل و تمامی جان

خود عهد بستند که یهوه خدای پدران خود را طلب نمایند.^{۱۳} و هر کسی که یهوه خدای اسرائیل را طلب ننماید، خواه کوچک و خواه بزرگ، خواه مرد و خواه زن، کشته شود.^{۱۴} و به صدای بلند و آواز شادمانی و کرناها و بوقها برای خد/وند قسم خوردند.^{۱۵} و تمامی یهودا به سبب این قسم شادمان شدند زیرا که به تمامی دل خود قسم خورده بودند، و چونکه او را به رضامندی تمام طلبیدند وی را یافتند و خد/وند ایشان را از هر طرف امنیت داد.

^{۱۶} و نیز آسا پادشاه مادر خود معکه را از ملکه بودن معزول کرد زیرا که او تمثالی به جهت اشیره ساخته بود. و آسا تمثال او را قطع نمود و آن را خرد کرده، در وادی قدرون سوزانید.^{۱۷} اما مکانهای بلند از میان اسرائیل برداشته نشد. لیکن دل آسا در تمامی ایامش کامل می‌بود.^{۱۸} و چیزهایی را که پدرش وقف کرده، و آنچه را که خودش وقف نموده بود از نقره و طلا و ظروف به خانه خد/وند درآورد،^{۱۹} و تا سال سی و پنجم سلطنت آسا جنگ نبود.

۱۶

اما در سال سی و ششم سلطنت آسا، بعشا پادشاه اسرائیل بر یهودا برآمد، و رامه را بنا کرد تا نگذارد که کسی نزد آسا پادشاه یهودا رفت و آمد نماید.^۲ آنگاه آسا نقره و طلا را از خزانه‌های خانه خد/وند و خانه پادشاه گرفته، آن را نزد بنهدد پادشاه آرام که در دمشق ساکن بود فرستاده، گفت: ^۳ «در میان من و تو و در میان پدر من و پدر تو عهد بوده است. اینک نقره و طلا نزد تو فرستادم. پس عهدی را که با بعشا پادشاه اسرائیل داری، بشکن تا او از نزد من برود.»^۴ و بنهدد آسا پادشاه را اجابت نموده، سرداران افواج خود را بر شهرهای اسرائیل فرستاد و ایشان عیون و دان و آبل‌مایم و جمیع شهرهای خزانه نفتالی را تسخیر نمودند.^۵ و چون بعشا این را شنید، بنا نمودن رامه را ترک کرده، از کاری که می‌کرد باز ایستاد. و آسا پادشاه، تمامی یهودا را جمع نموده، ایشان سنگهای رامه و چوبهای آن را که بعشا بنا می‌کرد برداشتند و او جبع و مصفه را با آنها بنا نمود.

^۶ و در آن زمان حنانی رایى نزد آسا پادشاه یهودا آمده، وی را گفت: «چونکه تو بر پادشاه آرام توکل نمودی و بر یهوه خدای خود توکل نمودی، از این جهت لشکر پادشاه آرام از دست تو رهایی یافت.^۸ آیا حبشیان و لوبیان لشکر بسیار بزرگ نبودند؟ و ارابه‌ها و سواران از

حد زیاده نداشتند؟ اما چونکه بر *خداوند* توکل نمودی آنها را به دست تو تسلیم نمود. ^۹ زیرا که چشمان *خداوند* در تمام جهان تردد می‌کند تا قوت خویش را بر آنانی که دل ایشان با او کامل است نمایان سازد. تو در اینکار احمقانه رفتار نمودی، لهذا از این بعد در جنگها گرفتار خواهی شد.» ^{۱۰} اما آسا بر آن رای غصب نموده، او را در زندان انداخت زیرا که از این امر خشم او بر وی افروخته شد. و در همان وقت آسا بر بعضی از قوم ظلم نمود. ^{۱۱} و اینک وقایع اول و آخر آسا در تواریخ پادشاهان یهودا و اسرائیل مکتوب است. ^{۱۲} و در سال سی و نهم سلطنت آسا مرضی در پایهای او عارض شد و مرض او بسیار سخت گردید؛ و نیز در بیماری خود از *خداوند* مدد نخواست بلکه از طبیبان. ^{۱۳} پس آسا با پدران خود خوابید و در سال چهل و یکم از سلطنت خود وفات یافت. ^{۱۴} و او را در مقبره‌ای که برای خود در شهر داود کنده بود دفن کردند؛ و او را در دخمه‌ای که از عطریات و انواع حنوط که به صنعت عطاران ساخته شده بود گذاشتند، و برای وی آتشی بی‌نهایت عظیم برافروختند.

۱۷

و پسرش یهوشافاط در جای او پادشاه شد و خود را به ضد اسرائیل تقویت داد. ^۲ و سپاهیان در تمامی شهرهای حصاردار یهودا گذاشت و قراولان در زمین یهودا و در شهرهای افرایم که پدرش آسا گرفته بود، قرار داد. ^۳ و *خداوند* با یهوشافاط می‌بود زیرا که در طریقهای اول پدر خود داود سلوک می‌کرد و از بعلم طلب نمی‌نمود. ^۴ بلکه خدای پدر خویش را طلبیده، در اوامر وی سلوک می‌نمود و نه موافق اعمال اسرائیل. ^۵ پس *خداوند* سلطنت را در دستش استوار ساخت. و تمامی یهودا هدایا برای یهوشافاط آوردند و دولت و حشمت عظیمی پیدا کرد. ^۶ و دلش به طریقهای *خداوند* رفیع شد، و نیز مکانهای بلند و اشیره‌ها را از یهودا دور کرد. ^۷ و در سال سوم از سلطنت خود، سروران خویش را یعنی بنحایل و عبودیا و زکریا و نتنئیل و میکایا را فرستاد تا در شهرهای یهودا تعلیم دهند. ^۸ و با ایشان بعضی از لایوان یعنی شمعی و نتنیا و زبدیا و عسائیل و شمیراموت و یهوناتان و ادنیا و طوییا و توب ادنیا را که لایوان بودند، فرستاد و با ایشان الیشمع و یهورام کهنه را. ^۹ پس ایشان در یهودا تعلیم دادند و سفر تورات *خداوند* را با خود داشتند، و در همه شهرهای یهودا گردش کرده، قوم را تعلیم می‌دادند.

^{۱۰} و ترس خد/وند بر همه ممالک کشورها که در اطراف یهودا بودند، مستولی گردید تا با یهوشافاط جنگ نکردند. ^{۱۱} و بعضی از فلسطینیان، هدایا و نقره جزیه را برای یهوشافاط آوردند، و عربها نیز از مواشی هفت هزار و هفتصد قوچ و هفت هزار و هفتصد بز نر برای او آوردند. ^{۱۲} پس یهوشافاط ترقی نموده، بسیار بزرگ شد و قلعه‌ها و شهرهای خزانه در یهودا بنا نمود. ^{۱۳} و در شهرهای یهودا کارهای بسیار کرد و مردان جنگ آزموده و شجاعان قوی در اورشلیم داشت. ^{۱۴} و شماره ایشان برحسب خاندان آبای ایشان این است: یعنی از یهودا سرداران هزاره که رئیس ایشان ادنه بود و با او سیصد هزار شجاع قوی بودند. ^{۱۵} و بعد از، او یهوحانان رئیس بود و با او دویست و هشتاد هزار نفر بودند. ^{۱۶} و بعد از او، عمسیا ابن زکری بود که خویش را برای خد/وند نذر کرده بود و با او دویست هزار شجاع قوی بودند. ^{۱۷} و از بنیامین، الیاداع که شجاع قوی بود و با او دویست هزار نفر مسلح به کمان و سپر بودند. ^{۱۸} و بعد از او یهوزاباد بود و با او صد و هشتاد هزار مرد مهیای جنگ بودند. ^{۱۹} اینان خدام پادشاه بودند، سوای آنانی که پادشاه در تمامی یهودا در شهرهای حصاردار قرار داده بود.

۱۸

و یهوشافاط دولت و حشمت عظیمی داشت، و با اخاب مصاهرت نمود. ^۲ بعد از چند سال نزد اخاب به سامره رفت و اخاب برای او و قومی که همراهش بودند گوسفندان و گاوان بسیار ذبح نمود و او را تحریض نمود که همراه خودش به راموت جلعاد برآید. ^۳ پس اخاب پادشاه اسرائیل به یهوشافاط پادشاه یهودا گفت: «آیا همراه من به راموت جلعاد خواهی آمد؟» او جواب داد که «من چون تو و قوم من چون قوم تو هستیم و همراه تو به جنگ خواهیم رفت.»

^۴ و یهوشافاط به پادشاه اسرائیل گفت: «تمنا آنکه امروز از کلام خد/وند مسألت نمایی.» ^۵ و پادشاه اسرائیل چهارصد نفر از انبیا جمع کرده، به ایشان گفت: «آیا به راموت جلعاد برای جنگ برویم یا من از آن باز ایستم؟» ایشان جواب دادند: «برآی و خدا آن را به دست پادشاه تسلیم خواهد نمود.» ^۶ اما یهوشافاط گفت: «آیا در اینجا غیر از اینها، نبی‌ای از جانب یهوه نیست تا از او سؤال نماییم؟» ^۷ و پادشاه اسرائیل به یهوشافاط گفت: «یک مرد دیگر هست که به واسطه او از

خد/وند مسألت توان کرد؛ لیکن من از او نفرت دارم زیرا که درباره من به نیکویی هرگز نبوت نمی‌کند، بلکه همیشه اوقات به بدی؛ و او میکایا ابن یملا می‌باشد.» و یهوشافاط گفت: «پادشاه چنین نگوید.»

^۸ پس پادشاه اسرائیل یکی از خواجه سرایان خود را خوانده، گفت: «میکایا ابن یملا را به زودی حاضر کن.» ^۹ و پادشاه اسرائیل و یهوشافاط پادشاه یهودا هر یکی لباس خود را پوشیده، بر کرسی خویش در جای وسیع نزد دهنه دروازه سامره شسته بودند و جمیع انبیا به حضور ایشان نبوت می‌کردند. ^{۱۰} و صدقیا ابن کنعنه شاخهای آهنین برای خود ساخته، گفت: «یهوه چنین می‌گوید: ارامیان را با اینها خواهی زد تا تلف شوند.» ^{۱۱} و جمیع انبیا نبوت کرده، می‌گفتند: «به راموت جلعاد برآی و فیروز شو زیرا که خد/وند آن را به دست پادشاه تسلیم خواهد نمود.» ^{۱۲} و قاصدی که برای طلبیدن میکایا رفته بود او را خطاب کرده، گفت: «اینک انبیا به یک زبان درباره پادشاه نیکو می‌گویند؛ پس کلام تو مثل کلام یکی از ایشان باشد و سخن نیکو بگو.» ^{۱۳} میکایا جواب داد: «به حیات یهوه قسم که هر آنچه خدای من مرا گوید همان را خواهم گفت.»

^{۱۴} پس چون نزد پادشاه رسید، پادشاه وی را گفت: «ای میکایا، آیا به راموت جلعاد برای جنگ برویم یا من از آن بازایستم.» او گفت: «برآید و فیروز شوید، و به دست شما تسلیم خواهند شد.» ^{۱۵} پادشاه وی را گفت: «من چند مرتبه تو را قسم بدهم که به اسم یهوه غیر از آنچه راست است به من نگویی؟» ^{۱۶} او گفت: «تمامی اسرائیل را مثل گوسفندانی که شبان ندارند بر کوهها پراکنده دیدم؛ و خد/وند گفت اینها صاحب ندارند. پس هر کس به سلامتی به خانه خود برگردد.» ^{۱۷} و پادشاه اسرائیل به یهوشافاط گفت: «آیا تو را نگفتم که درباره من به نیکویی نبوت نمی‌کند بلکه به بدی.»

^{۱۸} او گفت: «پس کلام یهوه را بشنوید: من یهوه را بر کرسی خود نشسته دیدم، و تمامی لشکر آسمان را که به طرف راست و چپ وی ایستاده بودند. ^{۱۹} و خد/وند گفت: کیست که اخاب پادشاه اسرائیل را اغوا نماید تا برود و در راموت جلعاد بیفتد؟ یکی جواب داده به اینطور سخن راند و دیگری به آنطور تکلم نمود. ^{۲۰} و آن روح (پلید) بیرون آمده، به حضور خد/وند بایستاد و گفت: من او را اغوا می‌کنم و خد/وند وی را گفت: به چه چیز؟ ^{۲۱} او جواب داد که من بیرون می‌روم و در دهان جمیع انبیایش روح کاذب خواهم بود. او فرمود: وی را اغوا خواهی کرد و

خواهی توانست، پس برو و چنین بکن. ^{۲۲} پس الآن هان، یهوه روحی کاذب در دهان این انبیای تو گذاشته است و خد/وند درباره تو سخن بد گفته است.»

^{۲۳} آنگاه صدقیا ابن کنعنه نزدیک آمده، به رخسار میکایا زد و گفت: «به کدام راه روح خد/وند از نزد من به سوی تو رفت تا با تو سخن گوید؟» ^{۲۴} میکایا جواب داد: «اینک در روزی که به حجره اندرونی داخل شده، خود را پنهان کنی آن را خواهی دید.» ^{۲۵} و پادشاه اسرائیل گفت: «میکایا را بگیرد و او را نزد آمون، حاکم شهر و یوآش، پسر پادشاه ببرید. ^{۲۶} و بگویند پادشاه چنین می‌فرماید: این شخص را در زندان بیندازید و او را به نان تنگی و آب تنگی پیروانید تا من به سلامتی برگردم.» ^{۲۷} میکایا گفت: «اگر فی‌الواقع به سلامتی مراجعت کنی، یهوه با من تکلم ننموده است؛ و گفت ای قوم همگی شما بشنوید.»

^{۲۸} پس پادشاه اسرائیل و یهوشافاط پادشاه یهودا به راموت جلعاد برآمدند. ^{۲۹} و پادشاه اسرائیل به یهوشافاط گفت: «من خود را متنکر ساخته، به جنگ می‌روم. اما تو لباس خود را بپوش.» پس پادشاه اسرائیل خویشتن را متنکر ساخت و ایشان به جنگ رفتند. ^{۳۰} و پادشاه ارام سرداران اربه‌های خویش را امر فرموده، گفت: «نه با کوچک و نه با بزرگ بلکه با پادشاه اسرائیل فقط جنگ نمایید.» ^{۳۱} و چون سرداران اربه‌ها یهوشافاط را دیدند، گمان بردند که این پادشاه اسرائیل است؛ پس مایل شدند تا با او جنگ نمایند و یهوشافاط فریاد برآورد و خد/وند او را اعانت نمود و خدا ایشان را از او برگردانید. ^{۳۲} و چون سرداران اربه‌ها را دیدند که پادشاه اسرائیل نیست، از تعاقب او برگشتند. ^{۳۳} اما کسی کمان خود را بدون غرض کشیده، پادشاه اسرائیل را میان وصله‌های زره زد، و او به اربه‌ران خود گفت: «دست خود را بگردان و مرا از لشکر بیرون ببر زیرا که مجروح شدم.» ^{۳۴} و در آن روز جنگ سخت شد و پادشاه اسرائیل را در اربه‌اش به مقابل ارامیان تا وقت عصر برپا داشتند؛ و در وقت غروب آفتاب مرد.

۱۹ و یهوشافاط پادشاه یهودا به خانه خود به اورشلیم به سلامتی برگشت. ^۲ و ییهو

این حنانی را برای ملاقات وی بیرون آمده، به یهوشافاط پادشاه گفت: «آیا شیران را می‌بایست اعانت نمایی و دشمنان خد/وند را دوست داری؟ پس از این جهت غضب از جانب

خداوند بر تو آمده است. ^۳ لیکن در تو اعمال نیکو یافت شده است، چونکه اشیره‌ها را از زمین دور کرده، و دل خود را به طلب خدا تصمیم نموده‌ای.»

^۴ و چون یهوشافاط در اورشلیم ساکن شد، بار دیگر به میان قوم از بئرشبع تا کوهستان افرایم بیرون رفته، ایشان را به سوی یهوه خدای پدران ایشان برگردانید. ^۵ و داوران در ولایت یعنی در تمام شهرهای حصاردار یهودا شهر به شهر قرار داد. ^۶ و به داوران گفت: «باحذر باشید که به چه طور رفتار می‌نمایید زیرا که برای انسان داوری نمی‌نمایید بلکه برای خداوند، و او در حکم نمودن با شما خواهد بود. ^۷ و حال خوف خداوند بر شما باشد و این را با احتیاط به عمل آورید زیرا که با یهوه خدای ما بی‌انصافی و طرفداری و رشوه‌خواری نیست.»

^۸ و در اورشلیم نیز یهوشافاط بعضی از لاویان و کاهنان را و بعضی از رؤسای آبای اسرائیل را به جهت داوری خداوند و مرافعه‌ها قرار داد. پس به اورشلیم برگشتند. ^۹ و ایشان را امر فرموده، گفت: «شما بدینطور با امانت و دل کامل در ترس خداوند رفتار نمایید. ^{۱۰} و در هر دعوی‌ای که از برادران شما که ساکن شهرهای خود می‌باشند، میان خون و خون و میان شرایع و اوامر و فرایض و احکام پیش شما آید، ایشان را انذار نمایید تا نزد خداوند مجرم نشوند، مبادا غضب بر شما و بر برادران شما بیاید. اگر به این طور رفتار نمایید، مجرم نخواهید شد. ^{۱۱} و اینک امریایا، رئیس کهنه، برای همه امور خداوند و زبدیا ابن اسمعئیل که رئیس خاندان یهودا می‌باشد، برای همه امور پادشاه بر سر شما هستند؛ و لاویان همراه شما در خدمت مشغولند. پس به دلیری عمل نمایید و خداوند با نیکان باشد.»

۲۰ و بعد از این، بنی‌موآب و بنی‌عمون و با ایشان بعضی از عمونیان، برای مقاتله با یهوشافاط آمدند. ^۲ و بعضی آمده، یهوشافاط را خبر دادند و گفتند: «گروه عظیمی از آن طرف دریا از آرام به ضد تو می‌آیند؛ و اینک ایشان در حصون تمار که همان عین جدی باشد، هستند.» ^۳ پس یهوشافاط بترسید و در طلب خداوند جزم نمود و در تمامی یهودا به روزه اعلان کرد. ^۴ و یهودا جمع شدند تا از خداوند مسألت نمایند و از تمامی شهرهای یهودا آمدند تا خداوند را طلب نمایند.

^۵ و یهوشافاط در میان جماعت یهودا و اورشلیم، در خانه *خد/وند*، پیش روی صحن جدید بایستاد، ^۶ و گفت: «ای یهوه، خدای پدران، ما، آیا تو در آسمان خدا نیستی و آیا تو بر جمیع ممالک امت‌ها سلطنت نمی‌نمایی؟ و در دست تو قوت و جبروت است و کسی نیست که با تو مقاومت تواند نمود. ^۷ آیا تو خدای ما نیستی که سکنه این زمین را از حضور قوم خود اسرائیل اخراج نموده، آن را به ذریت دوست خویش ابراهیم تا ابدالآباد داده‌ای؟ ^۸ و ایشان در آن ساکن شده، مقدسی برای اسم تو در آن بنا نموده، گفتند: ^۹ حینی که بلا یا شمشیر یا قصاص یا وبا یا قحطی بر ما عارض شود و ما پیش روی این خانه و پیش روی تو (زیرا که اسم تو در این خانه مقیم است) بایستیم، و در وقت تنگی خود نزد تو استغاثه نماییم، آنگاه اجابت فرموده، نجات بده. ^{۱۰} و الآن اینک بنی‌عمون و موآب و اهل کوه سعیر، که اسرائیل را وقتی که از مصر بیرون آمدند اجازت ندادی که به آنها داخل شوند، بلکه از ایشان اجتناب نمودند و ایشان را هلاک نساختند، ^{۱۱} اینک ایشان مکافات آن را به ما می‌رسانند، به اینکه می‌آیند تا ما را از ملک تو که آن را به تصرف ما داده‌ای، اخراج نمایند. ^{۱۲} ای خدای ما آیا تو بر ایشان حکم نخواهی کرد؟ زیرا که ما را به مقابل این گروه عظیمی که بر ما می‌آیند، هیچ قوتی نیست و ما نمی‌دانیم چه بکنیم. اما چشمان ما به سوی تو است.»

^{۱۳} و تمامی یهودا با اطفال و زنان و پسران خود به حضور *خد/وند* ایستاده بودند. ^{۱۴} آنگاه روح *خد/وند* بر یحزئیل بن زکریا ابن بنایا ابن یعیئیل بن متنیای لاوی که از بنی‌آساف بود، در میان جماعت نازل شد. ^{۱۵} و او گفت: «ای تمامی یهودا و ساکنان اورشلیم! و ای یهوشافاط پادشاه گوش گیرید! *خد/وند* به شما چنین می‌گوید: از این گروه عظیم ترسان و هراسان مباشید زیرا که جنگ از آن شما نیست بلکه از آن خداست. ^{۱۶} فردا به نزد ایشان فرود آید. اینک ایشان به فراز صیص برخوانند آمد و ایشان را در انتهای وادی در برابر بیابان یروئیل خواهید یافت. ^{۱۷} در این وقت بر شما نخواهد بود که جنگ نمایید. بایستید و نجات *خد/وند* را که با شما خواهد بود مشاهده نمایید. ای یهودا و اورشلیم ترسان و هراسان مباشید و فردا به مقابل ایشان بیرون روید و *خد/وند* همراه شما خواهد بود.»

^{۱۸} پس یهوشافاط رو به زمین افتاد و تمامی یهودا و ساکنان اورشلیم به حضور *خد/وند* افتادند و *خد/وند* را سجده نمودند. ^{۱۹} و لاویان از بنی‌قهاتیان و از بنی‌قورحیان برخاسته، یهوه خدای اسرائیل را به آواز بسیار بلند تسبیح خواندند.

^{۲۰} و بامدادان برخاسته، به بیابان تقوع بیرون رفتند و چون بیرون می‌رفتند، یهوشافاط بایستاد و گفت: «مرا بشنوید ای یهودا و سکنه اورشلیم! بر یهوه خدای خود ایمان آورید و استوار خواهید شد، و به انبیای او ایمان آورید که کامیاب خواهید شد.»^{۲۱} و بعد از مشورت کردن با قوم، بعضی را معین کرد تا پیش روی مسلحان رفته، برای *خد/وند* بسرایند و زینت قدوسیت را تسبیح خوانند و گویند: «*خد/وند* را حمد گویند زیرا که رحمت او تا ابدالآباد است.»^{۲۲} و چون ایشان به سراییدن و حمد گفتن شروع نمودند، *خد/وند* به ضد بنی‌عمون و موآب و سکنه جبل سعیر که بر یهودا هجوم آورده بودند، کمین گذاشت و ایشان منکسر شدند.^{۲۳} زیرا که بنی‌عمون و موآب بر سکنه جبل سعیر برخاسته، ایشان را نابود و هلاک ساختند، و چون از ساکنان سعیر فارغ شدند، یکدیگر را به کار هلاکت امداد کردند.

^{۲۴} و چون یهودا به دیده‌بانگاه بیابان رسیدند و به سوی آن گروه نظر انداختند، اینک لاشه‌ها بر زمین افتاده، و احدی رهایی نیافته بود.^{۲۵} و یهوشافاط با قوم خود به جهت گرفتن غنیمت ایشان آمدند و در میان آنها اموال و رخوت و چیزهای گرانبها بسیار یافتند، و برای خود آنقدر گرفتند که نتوانستند ببرند، و غنیمت اینقدر زیاد بود که سه روز مشغول غارت می‌بودند.^{۲۶} و در روز چهارم در وادی برکه جمع شدند زیرا که در آنجا *خد/وند* را متبارک خواندند، و از این جهت آن مکان را تا امروز وادی برکه می‌نامند.^{۲۷} پس جمیع مردان یهودا و اورشلیم و یهوشافاط مقدم ایشان با شادمانی برگشته، به اورشلیم مراجعت کردند زیرا *خد/وند* ایشان را بر دشمنانشان شادمان ساخته بود.^{۲۸} و با بربطها و عودها و کرناها به اورشلیم به خانه *خد/وند* آمدند.^{۲۹} و ترس خدا بر جمیع ممالک کشورها مستولی شد چونکه شنیدند که *خد/وند* با دشمنان اسرائیل جنگ کرده است.^{۳۰} و مملکت یهوشافاط آرام شد، زیرا خدایش او را از هر طرف رفاهیت بخشید.^{۳۱} پس یهوشافاط بر یهودا سلطنت نمود و سی و پنج ساله بود که پادشاه شد و بیست و پنج سال در اورشلیم سلطنت کرد و اسم مادرش عزوبه دختر شلحی بود.^{۳۲} و موافق رفتار پدرش آسا سلوک نموده، از آن انحراف نورزید و آنچه در نظر *خد/وند* راست بود بجا می‌آورد.^{۳۳} لیکن مکان‌های بلند برداشته نشد و قوم هنوز دلهای خود را به سوی خدای پدران خویش مصمم نساخته بودند.

^{۳۴} و بقیه وقایع یهوشافاط از اول تا آخر در اخبار ییهو ابن حنانی که در تواریخ پادشاهان اسرائیل مندرج می‌باشد، مکتوب است.

^{۳۵} و بعد از این، یهوشافاط پادشاه یهودا با اخزیا پادشاه اسرائیل که شیرانه رفتار می‌نمود، طرح آمیزش انداخت. ^{۳۶} و در ساختن کشتیها برای رفتن به ترشیش با وی مشارکت نمود و کشتیها را در عصیون جابر ساختند. ^{۳۷} آنگاه العازر بن دوداواهوی مریشاتی به ضد یهوشافاط نبوت کرده، گفت: «چونکه تو با اخزیا متحد شدی، خداوند کارهای تو را تباه ساخته است.» پس آن کشتیها شکسته شدند و نتوانستند به ترشیش بروند.

۲۱

و یهوشافاط با پدران خود خوابید و در شهر داود با پدرانش دفن شد، و پسرش یهورام به جایش پادشاه شد. ^۲ و پسران یهوشافاط عزریا و یحیییل و زکریا و عزریاهو و میکائیل و شفتیا برادران او بودند. این همه پسران یهوشافاط پادشاه اسرائیل بودند. ^۳ و پدر ایشان عطایای بسیار از نقره و طلا و نفایس با شهرهای حصاردار در یهودا به ایشان داد؛ و اما سلطنت را به یهورام عطا فرمود زیرا که نخست‌زاده بود.

^۴ و چون یهورام بر سلطنت پدرش مستقر شد، خویشان را تقویت نموده، همه برادران خود و بعضی از سروران اسرائیل را نیز به شمشیر کشت. ^۵ یهورام سی و دو ساله بود که پادشاه شد و هشت سال در اورشلیم سلطنت کرد. ^۶ و موافق رفتار پادشاهان اسرائیل به طوری که خاندان اخاب رفتار می‌کردند، سلوک نمود زیرا که دختر اخاب زن او بود و آنچه در نظر خداوند ناپسند بود، به عمل آورد. ^۷ لیکن خداوند به سبب آن عهدی که با داود بسته بود و چونکه وعده داده بود که چراغی به وی و به پسرانش همیشه اوقات ببخشد، نخواست که خاندان داود را هلاک سازد. ^۸ و در ایام او ادوم از زبردست یهودا عاصی شده، پادشاهی برای خود نصب نمودند. ^۹ و یهورام با سرداران خود و تمامی ارباهایش رفت، و شبانگاه برخاسته، ادومیان را که او را احاطه کرده بودند، با سرداران ارباهای ایشان شکست داد. ^{۱۰} اما ادوم تا امروز از زیر دست یهودا عاصی شده‌اند، و در همان وقت لبنه نیز از زیر دست او عاصی شد، زیرا که او یهوه خدای پدران خود را ترک کرد.

^{۱۱} و او نیز مکان‌های بلند در کوههای یهودا ساخت و ساکنان اورشلیم را به زنا کردن تحریض نموده، یهودا را گمراه ساخت. ^{۱۲} و مکتوبی از ایلیای نبی بدو رسیده، گفت که «یهوه،

خدای پدرت داود، چنین می‌فرماید: چونکه به راه‌های پدرت یهوشافاط و به طریقه‌های آسا پادشاه یهودا سلوک ننمودی،^{۱۳} بلکه به طریق پادشاهان اسرائیل رفتار نموده، یهودا و ساکنان اورشلیم را اغوا نمودی که موافق زناکاری خاندان اخاب مرتکب زنا بشوند و برادران خویش را نیز از خاندان پدرت که از تو نیکوتر بودند به قتل رسانیدی،^{۱۴} همانا *خد/وند* قومت و پسرانت و زنان و تمامی اموالت را به بلای عظیم مبتلا خواهد ساخت.^{۱۵} و تو به مرض سخت گرفتار شده، در احشای چنان بیماری‌ای عارض خواهد شد که احشای از آن مرض روزبه‌روز بیرون خواهد آمد.»^{۱۶} پس *خد/وند* دل فلسطینیان و عربانی را که مجاور حبشیان بودند، به ضد یهورام برانگیزانید.^{۱۷} و بر یهودا هجوم آورده، در آن ثلّمه انداختند و تمامی اموالی که در خانه پادشاه یافت شد و پسران و زنان او را نیز به اسیری بردند. و برای او پسری سوای پسر کهترش یهواخاز باقی نماند.^{۱۸} و بعد از اینهمه *خد/وند* احشایش را به مرض علاجناپذیر مبتلا ساخت.^{۱۹} و به مرور ایام بعد از انقضای مدت دو سال، احشایش از شدت مرض بیرون آمد و با دردهای سخت مرد، و قومش برای وی (عطریات) نسوزانیدند، چنانکه برای پدرش می‌سوزانیدند.^{۲۰} و او سی و دو ساله بود که پادشاه شد و هشت سال در اورشلیم سلطنت نمود، و بدون آنکه بر او رقتی شود، رحلت کرد، و او را در شهر داود، اما نه در مقبره پادشاهان، دفن کردند.

۲۲

و ساکنان اورشلیم پسر کهترش اخزیا را در جایش به پادشاهی نصب کردند، زیرا گروهی که با عربان بر اردو هجوم آورده بودند، همه پسران بزرگش را کشته بودند. پس اخزیا ابن یهورام پادشاه یهودا سلطنت کرد.^۲ و اخزیا چهل و دو ساله بود که پادشاه شد و یک سال در اورشلیم سلطنت کرد و اسم مادرش عتلیا دختر عمری بود.^۳ و او نیز به طریقه‌های خاندان اخاب سلوک نمود زیرا که مادرش ناصح او بود تا اعمال زشت بکند.^۴ و مثل خاندان اخاب آنچه در نظر *خد/وند* ناپسند بود، بجا آورد زیرا که ایشان بعد از وفات پدرش، برای هلاکتش ناصح او بودند.^۵ پس برحسب مشورت ایشان رفتار نموده، با یهورام بن اخاب پادشاه اسرائیل نیز برای جنگ با حزائیل پادشاه ارام به راموت جلعاد رفت و ارامیان یورام را مجروح نمودند.^۶ پس به یزرعیل مراجعت کرد تا از جراحاتی که در محاربه با حزائیل پادشاه ارام در

رامه یافته بود، شفا یابد. و عزریا ابن یهورام پادشاه یهودا برای عیادت یهورام بن اخاب به یزرعیل فرود آمد زیرا که بیمار بود.

^۷ و هلاکت اخزیا در اینکه نزد یورام رفت، از جانب خدا بود زیرا چون به آنجا رسید، با یهورام به مقابله ییهو ابن نمشی که *خد/وند* او را برای هلاک ساختن خاندان اخاب مسح کرده بود، بیرون رفت. ^۸ و چون ییهو قصاص بر خاندان اخاب می‌رسانید، بعضی از سروران یهودا و پسران برادران اخزیا را که ملازمان اخزیا بودند یافته، ایشان را کشت. ^۹ و اخزیا را طلبید و او را در حالتی که در سامره پنهان شده بود، دستگیر نموده، نزد ییهو آوردند و او را به قتل رسانیده، دفن کردند زیرا گفتند: «پسر یهوشافاط است که *خد/وند* را به تمامی دل خود طلبید.» پس، از خاندان اخزیا، کسی که قادر بر سلطنت باشد، نماند.

^{۱۰} پس چون عتلیا مادر اخزیا دید که پسرش کشته شده است، برخاست و تمامی اولاد پادشاهان از خاندان یهودا را هلاک کرد. ^{۱۱} لیکن یهوشبعه، دختر پادشاه، یوآش پسر اخزیا را گرفت و او را از میان پسران پادشاه که مقتول شدند دزدیده، او را با دایه‌اش در اطاق خوابگاه گذاشت و یهوشبعه، دختر یهورام پادشاه، زن یهویاداع کاهن که خواهر اخزیا بود، او را از عتلیا پنهان کرد که او را نکشت. ^{۱۲} و او نزد ایشان در خانه خدا مدت شش سال پنهان ماند. و عتلیا بر زمین سلطنت می‌کرد.

۲۳

و در سال هفتم، یهویاداع خویشان را تقویت داده، بعضی از سرداران صده یعنی عزریا ابن یهورام و اسماعیل بن یهوحانان و عزریا ابن عوبید و معسیا ابن عدایا و الیشافاط بن زکری را با خود همداستان ساخت. ^۲ و ایشان در یهودا گردش کردند و لایوان را از جمیع شهرهای یهودا و رؤسای آبای اسرائیل را جمع کرده، به اورشلیم آمدند. ^۳ و تمامی جماعت با پادشاه در خانه خدا عهد بستند. و او به ایشان گفت: «همانا پسر پادشاه سلطنت خواهد کرد، چنانکه *خد/وند* درباره پسران داود گفته است. ^۴ و کاری که باید بکنید این است: یک ثلث از شما که از کاهنان و لایوان در سبت داخل می‌شوید دربانهای آستانه‌ها باشید. ^۵ و ثلث دیگر به خانه پادشاه و ثلثی به دروازه اساس و تمامی قوم در صحنهای خانه *خد/وند* حاضر باشند. ^۶ و کسی غیر

از کاهنان و لاویانی که به خدمت مشغول می‌باشند، داخل خانه *خد/وند* نشود، اما ایشان داخل بشوند زیرا که مقدسند و تمامی قوم (خانه) *خد/وند* را حراست نمایند.^۷ و لاویان هر کس سلاح خود را به دست گرفته، پادشاه را از هر طرف احاطه نمایند و هر که به خانه درآید، کشته شود؛ و چون پادشاه داخل شود یا بیرون رود، شما نزد او بمانید.»

^۸ پس لاویان و تمامی یهودا موافق هر چه یهویداع کاهن امر فرمود عمل نمودند، و هر کدام کسان خود را خواه از آنانی که در روز سبت داخل می‌شدند و خواه از آنانی که در روز سبت بیرون می‌رفتند، برداشتند زیرا که یهویداع کاهن فرقه‌ها را مرخص نفرمود.^۹ و یهویداع کاهن نیزه‌ها و مجن‌ها و سپرها را که از آن داود پادشاه و در خانه خدا بود، به یوزباشیها داد.^{۱۰} و تمامی قوم را که هر یک از ایشان سلاح خود را به دست گرفته بودند، از طرف راست خانه تا طرف چپ خانه به پهلوی مذبح و خانه، به اطراف پادشاه قرار داد.^{۱۱} و پسر پادشاه را بیرون آورده، تاج را بر سرش گذاشتند و شهادت نامه را به او داده، او را به پادشاهی نصب کردند، و یهویداع و پسرانش، او را مسح نموده، گفتند: «پادشاه زنده بماند.»

^{۱۲} اما چون عتلیا آواز قوم را که می‌دویدند و پادشاه را مدح می‌کردند شنید، نزد قوم به خانه *خد/وند* داخل شد.^{۱۳} و دید که اینک پادشاه به پهلوی ستون خود نزد مدخل ایستاده است، و سروران و کرناوزان نزد پادشاه می‌باشند و تمامی قوم زمین شادی می‌کنند و کرناها را می‌نوازند و مغنیان با آلات موسیقی و پیشوایان تسبیح. آنگاه عتلیا لباس خود را دریده، صدا زد که «خیانت، خیانت!»^{۱۴} و یهویداع کاهن، یوزباشیها را که سرداران فوج بودند امر فرموده، به ایشان گفت: «او را از میان صفها بیرون کنید، و هر که از عقب او برود، به شمشیر کشته شود.» زیرا کاهن فرموده بود که او را در خانه *خد/وند* مکشید.^{۱۵} پس او را راه دادند و چون به دهنه دروازه اسبان، نزد خانه پادشاه رسید، او را در آنجا کشتند.

^{۱۶} و یهویداع در میان خود و تمامی قوم و پادشاه، عهد بست تا قوم *خد/وند* باشند.^{۱۷} و تمامی قوم به خانه بعل رفته، آن را منهدم ساختند و مذبح‌هایش و تمائیلش را شکستند و کاهن بعل متان را روبه‌روی مذبحها کشتند.^{۱۸} و یهویداع با شادمانی و نغمه‌سرایی برحسب امر داود، وظیفه‌های خانه *خد/وند* را به دست کاهنان و لاویان سپرد، چنانکه داود ایشان را بر خانه *خد/وند* تقسیم کرده بود تا موافق آنچه در تواره موسی مکتوب است، قربانی‌های سوختنی *خد/وند* را بگذرانند.^{۱۹} و دربانان را به دروازه‌های خانه *خد/وند* قرار داد تا کسی که به هر جهتی نجس باشد،

داخل نشود.^{۲۰} و یوزباشیها و نجبا و حاکمان قوم و تمامی قوم زمین را برداشت و پادشاه را از خانه خداوند به زیر آورد و او را از دروازه اعلی به خانه پادشاه درآورده، او را بر کرسی سلطنت نشانید.^{۲۱} و تمامی قوم زمین شادی کردند و شهر آرامی یافت و عتلیا را به شمشیر کشتند.

۲۴

و یوآش هفت ساله بود که پادشاه شد و چهل سال در اورشلیم سلطنت نمود و اسم مادرش ظبیه بئرشبعی بود.^۲ و یوآش در تمامی روزهای یهویداع کاهن، آنچه را که در نظر خداوند راست بود، به عمل می‌آورد.^۳ و یهویداع دو زن برایش گرفت و او پسران و دختران تولید نمود.

و بعد از آن، یوآش اراده کرد که خانه خداوند را تعمیر نماید.^۴ و کاهنان و لایوان را جمع کرده، به ایشان گفت: «به شهرهای یهودا بیرون روید و از تمامی اسرائیل نقره برای تعمیر خانه خدای خود، سال به سال جمع کنید، و در این کار تعجیل نمایید.» اما لایوان تعجیل ننمودند. پس پادشاه، یهویداع رئیس (کهنه) را خوانده، وی را گفت: «چرا از لایوان بازخواست نکردی که جزیه‌ای را که موسی بنده خداوند و جماعت اسرائیل به جهت خیمه شهادت قرار داده‌اند، از یهودا و اورشلیم بیاورند؟»^۷ زیرا که پسران عتلیای خبیثه، خانه خدا را خراب کرده، و تمامی موقوفات خانه خداوند را صرف بعلم کرده بودند.

و پادشاه امر فرمود که صندوقی بسازند و آن را بیرون دروازه خانه خداوند بگذارند.^۹ و در یهودا و اورشلیم ندا دردادند که جزیه‌ای را که موسی بنده خدا در بیابان بر اسرائیل قرار داده بود، برای خداوند بیاورند.^{۱۰} و جمیع سروران و تمامی قوم آن را به شادمانی آورده، در صندوق انداختند تا پر شد.^{۱۱} و چون صندوق به دست لایوان، نزد وکلای پادشاه آورده می‌شد و ایشان می‌دیدند که نقره بسیار هست. آنگاه کاتب پادشاه و وکیل رئیس کهنه آمده، صندوق را خالی می‌کردند و آن را برداشته، باز به جایش می‌گذاشتند. و روز به روز چنین کرده، نقره بسیار جمع کردند.^{۱۲} و پادشاه و یهویداع آن را به آنانی که در کار خدمت خانه خداوند مشغول بودند دادند، و ایشان بنایان و نجاران به جهت تعمیر خانه خداوند و آهنگران و مسگران برای مرمت خانه خداوند اجیر نمودند.^{۱۳} پس عمله‌ها به کار پرداختند و کار از دست ایشان به انجام رسید و خانه

خدا را به حالت اولش برپا داشته، آن را محکم ساختند.^{۱۴} و چون آن را تمام کرده بودند، بقیه نقره را نزد پادشاه و یهویداع آوردند و از آن برای خانه *خد/وند* اسباب یعنی آلات خدمت و آلات قربانی‌ها و قاشقها و ظروف طلا و نقره ساختند، و در تمامی روزهای یهویداع، قربانی‌های سوختنی دائما در خانه *خد/وند* می‌گذرانیدند.

^{۱۵} اما یهویداع پیر و سالخورده شده، بمرد و حین وفاتش صد و سی ساله بود.^{۱۶} و او را در شهر داود با پادشاهان دفن کردند، زیرا که در اسرائیل هم برای خدا و هم برای خانه او نیکویی کرده بود.

^{۱۷} و بعد از وفات یهویداع، سروران یهودا آمدند و پادشاه را تعظیم نمودند و پادشاه در آن وقت به ایشان گوش گرفت.^{۱۸} و ایشان خانه یهوه خدای پدران خود را ترک کرده، اشیریم و بتها را عبادت نمودند، و به سبب این عصیان ایشان، خشم بر یهودا و اورشلیم افروخته شد.^{۱۹} و او انبیاء نزد ایشان فرستاد تا ایشان را به سوی یهوه برگردانند و ایشان آنها را شهادت دادند، اما ایشان گوش نگرفتند.

^{۲۰} پس روح خدا زکریا ابن یهویداع کاهن را ملبس ساخت و او بالای قوم ایستاده، به ایشان گفت: «خدا چنین می‌فرماید: شما چرا از اوامر یهوه تجاوز می‌نمایید؟ پس کامیاب نخواهید شد. چونکه *خد/وند* را ترک نموده‌اید، او شما را ترک نموده است.»^{۲۱} و ایشان بر او توطئه نموده، او را به حکم پادشاه در صحن خانه *خد/وند* سنگسار کردند.^{۲۲} پس یوآش پادشاه احسانی را که پدرش یهویداع، به وی نموده بود، بیاد نیاورد، بلکه پسرش را به قتل رسانید. و چون او می‌مرد، گفت: «*خد/وند* این را ببیند و بازخواست نماید.»

^{۲۳} و در وقت تحویل سال، لشکر ارامیان به ضد وی برآمده، به یهودا و اورشلیم داخل شده، جمیع سروران قوم را از میان قوم هلاک ساختند، و تمامی غنیمت ایشان را نزد پادشاه دمشق فرستادند.^{۲۴} زیرا که لشکر ارام با جمعیت کمی آمدند و *خد/وند* لشکر بسیار عظیمی به دست ایشان تسلیم نمود، چونکه یهوه خدای پدران خود را ترک کرده بودند؛ پس بر یوآش قصاص نمودند.

^{۲۵} و چون از نزد او رفتند (زیرا که او را در مرضهای سخت واگذاشتند)، بندگانش به سبب خون پسران یهویداع کاهن، براو فتنه انگیزته، او را بر بسترش کشتند. و چون مرد، او را در شهر داود دفن کردند، اما او را در مقبره پادشاهان دفن نکردند.^{۲۶} و آنانی که بر او فتنه انگیزته،

اینانند: زاباد، پسر شمعہ عمونیه و یهو زاباد، پسر شمیرت موآبیه.^{۲۷} و اما حکایت پسرانش و عظمت وحی که بر او نازل شد و تعمیر خانه خدا، اینک در مدرس تواریخ پادشاهان مکتوب است، و پسرش امصیا در جایش پادشاه شد.

۲۵

امصیا بیست و پنج ساله بود که پادشاه شد و بیست و نه سال در اورشلیم پادشاهی کرد و اسم مادرش یهوعدان اورشلیمی بود.^۲ و آنچه در نظر خداوند پسند بود، به عمل آورد، اما نه به دل کامل.^۳ و چون سلطنت در دستش مستحکم شد، خادمان خود را که پدرش پادشاه را کشته بودند، به قتل رسانید.^۴ اما پسران ایشان را نکشت به موجب نوشته کتاب تورات موسی که خداوند امر فرموده و گفته بود: «پدران به جهت پسران کشته نشوند و پسران به جهت پدران مقتول نگردند، بلکه هر کس به جهت گناه خود کشته شود.»

^۵ و امصیا یهودا را جمع کرده، سرداران هزاره و سرداران صده از ایشان در تمامی یهودا و بنیامین مقرر فرمود و ایشان را از بیست ساله بالاتر شمرده، سیصد هزار مرد برگزیده نیزه و سپردار را که به جنگ بیرون می‌رفتند، یافت.^۶ و صد هزار مرد شجاع جنگ آزموده به صد وزنه نقره از اسرائیل اجیر ساخت.^۷ اما مرد خدایی نزد وی آمده، گفت: «ای پادشاه، لشکر اسرائیل با تو نروند زیرا خداوند با اسرائیل یعنی با تمامی بنی‌افرایم نیست.^۸ و اگر می‌خواهی بروی برو و به جهت جنگ قوی شو؛ لیکن خدا تو را پیش دشمنان مغلوب خواهد ساخت زیرا قدرت نصرت دادن و مغلوب ساختن با خدا است.»

^۹ امصیا به مرد خدا گفت: «برای صد وزنه نقره که به لشکر اسرائیل داده‌ام، چه کنم؟» مرد خدا جواب داد: «خداوند قادر است که تو را بیشتر از این بدهد.»^{۱۰} پس امصیا لشکری را که از افرایم نزد او آمده بودند، جدا کرد که به جای خود برگردند و از این سبب خشم ایشان بر یهودا به شدت افروخته شد و بسیار غضبناک گردیده، به جای خود رفتند.

^{۱۱} و امصیا خویشتن را تقویت نموده، قوم خود را بیرون برد و به وادی الملح رسیده، ده هزار نفر از بنی‌سعیر را کشت.^{۱۲} و بنی‌یهودا ده هزار نفر دیگر را زنده اسیر کرد، و ایشان را به قله سالع برده، از قله سالع به زیر انداختند که جمیعا خرد شدند.^{۱۳} و اما مردان آن فوج که امصیا باز

فرستاده بود تا همراهش به جنگ نروند، بر شهرهای یهودا از سامره تا بیت حورون تاختند و سه هزار نفر را کشته، غنیمت بسیار بردند.

^{۱۴} و بعد از مراجعت امصیا از شکست دادن ادومیان، او خدایان بنی‌سعیر را آورده، آنها را خدایان خود ساخت و آنها را سجده نموده، بخور برای آنها سوزانید. ^{۱۵} پس خشم خداوند بر امصیا افروخته شد و نبی نزد وی فرستاد که او را بگوید: «چرا خدایان آن قوم را که قوم خود را از دست تو نتوانستند رهانید، طلبیدی؟» ^{۱۶} و چون این سخن را به وی گفت، او را جواب داد: «آیا تو را مشیر پادشاه ساخته‌اند؟ ساکت شو! چرا تو را بکشند؟» پس نبی ساکت شده، گفت: «می‌دانم که خدا قصد نموده است که تو را هلاک کند، چونکه این کار را کردی و نصیحت مرا نشنیدی.»

^{۱۷} پس امصیا، پادشاه یهودا، مشورت کرده، نزد یوآش بن یهوآحاز بن ییهو پادشاه اسرائیل فرستاده، گفت: «بیا تا با یکدیگر مقابله نمایم.» ^{۱۸} و یوآش پادشاه اسرائیل نزد امصیا پادشاه یهودا فرستاده، گفت: «شترخار لبنان نزد سرو آزاد لبنان فرستاده، گفت: دختر خود را به پسر من به زنی بده. اما حیوان وحشی که در لبنان بود گذر کرده، شترخار را پایمال نمود. ^{۱۹} می‌گویی، هان ادوم را شکست دادم و دلت تو را مغرور ساخته است که افتخار نمایی؟ حال به خانه خود برگرد. چرا بلا را برای خود برمی‌انگیزی تا خودت و یهودا همراهت بیفتید؟»

^{۲۰} اما امصیا گوش نداد زیرا که این امر از جانب خدا بود تا ایشان را به دست دشمنان تسلیم نماید، چونکه خدایان ادوم را طلبیدند. ^{۲۱} پس یوآش پادشاه اسرائیل برآمد و او و امصیا پادشاه یهودا در بیت‌شمس که در یهودا است، با یکدیگر مقابله نمودند. ^{۲۲} و یهودا از حضور اسرائیل منهزم شده، هر کس به خیمه خود فرار کرد. ^{۲۳} و یوآش پادشاه اسرائیل امصیا ابن‌یوآش بن‌یهوآحاز پادشاه یهودا را در بیت شمس گرفت و او را به اورشلیم آورده، چهارصد ذراع حصار اورشلیم را از دروازه افرایم تا دروازه زاویه منهدم ساخت. ^{۲۴} و تمامی طلا و نقره و تمامی ظروفی را که در خانه خدا نزد (بنی) عوبید ادوم و در خزانه‌های خانه پادشاه یافت شد و یرغمالان را گرفته، به سامره مراجعت کرد. ^{۲۵} و امصیا ابن‌یوآش پادشاه یهودا، بعد از وفات یوآش بن یهوآحاز پادشاه اسرائیل، پانزده سال زندگانی نمود. ^{۲۶} و بقیه وقایع اول و آخر امصیا، آیا در تواریخ پادشاهان یهودا و اسرائیل مکتوب نیست؟ ^{۲۷} و از زمانی که امصیا از پیروی خداوند انحراف ورزید، بعضی در اورشلیم فتنه بر وی انگيختند. پس به لاکیش فرار کرد و از عقبش به لاکیش

فرستادند و او را در آنجا کشتند.^{۲۸} و او را بر اسبان آوردند و با پدران‌ش در شهر یهودا دفن کردند.

۲۶

و تمامی قوم یهودا عزیا را که شانزده ساله بود گرفته، در جای پدرش امصیا

پادشاه ساختند.^۲ و او بعد از آنکه پادشاه با پدران‌ش خوابیده بود، ایلوت را بنا کرد و آن را برای یهودا استرداد نمود.^۳ و عزیا شانزده ساله بود که پادشاه شد و پنجاه و دو سال در اورشلیم پادشاهی نمود و اسم مادرش یکلای اورشلمی بود.^۴ و آنچه در نظر خداوند پسند بود، موافق هر چه پدرش امصیا کرده بود، بجا آورد.^۵ و در روزهای زکریا که در رؤیاهای خدا بصیر بود، خدا را می‌طلبید و مادامی که خداوند را می‌طلبید، خدا او را کامیاب می‌ساخت.

و او بیرون رفته، با فلسطینیان جنگ کرد و حصار جت و حصار یینه و حصار اشدود را منهدم ساخت و شهرها در زمین اشدود و فلسطینیان بنا نمود.^۷ و خدا او را بر فلسطینیان و عربانی که در جوربعل ساکن بودند و بر معونیان نصرت داد.^۸ و عمونیان به عزیا هدایا دادند و اسم او تا مدخل مصر شایع گردید، زیرا که بی‌نهایت قوی گشت.^۹ و عزیا برجها در اورشلیم نزد دروازه زاویه و نزد دروازه وادی و نزد گوشه حصار بنا کرده، آنها را مستحکم گردانید.^{۱۰} و برجها در بیابان بنا نمود و چاههای بسیار کند زیرا که مواشی کثیر در همواری و در هامون داشت و فلاحان و باغبانان در کوهستان و در بوستانها داشت، چونکه فلاحت را دوست می‌داشت.^{۱۱} و عزیا سپاهیان جنگ آزموده داشت که برای محاربه دسته دسته بیرون می‌رفتند؛ برحسب تعداد ایشان که یعیئیل کاتب و معسیای رئیس زبردست حنیا که یکی از سرداران پادشاه بود، آنها را سان می‌دیدند.^{۱۲} و عدد تمامی سرداران آبا که شجاعان جنگ آزموده بودند، دو هزار و ششصد بود.^{۱۳} و زیر دست ایشان، سیصد و هفت هزار و پانصد سپاه جنگ آزموده بودند که پادشاه را به ضد دشمنانش مساعدت نموده، با قوت تمام مقاتله می‌کردند.^{۱۴} و عزیا برای ایشان یعنی برای تمامی لشکر سپرها و نیزه‌ها و خودها و زرها و کمانها و فلاخنها مهیا ساخت.^{۱۵} و منجنیقهای را که مخترع صنعتگران ماهر بود در اورشلیم ساخت تا آنها را بر برجها و گوشه‌های حصار برای

انداختن تیرها و سنگهای بزرگ بگذارند. پس آوازه او تا جایهای دور شایع شد زیرا که نصرت عظیمی یافته، بسیار قوی گردید.

^۶لیکن چون زورآور شد، دل او برای هلاکتش متکبر گردید و به یهوه خدای خود خیانت ورزیده، به هیکل *خد/وند* درآمد تا بخور بر مذبح بخور بسوزاند. ^۷و عزریای کاهن از عقب او داخل شد و همراه او هشتاد مرد رشید از کاهنان *خد/وند* درآمدند. ^۸و ایشان با عزیا پادشاه مقاومت نموده، او را گفتند: «ای عزیا سوزانیدن بخور برای *خد/وند* کار تو نیست بلکه کار کاهنان پسران هارون است که برای سوزانیدن بخور تقدیس شده‌اند. پس از مقدس بیرون شو زیرا خطا کردی، و این کار از جانب یهوه خدا موجب عزت تو نخواهد بود.»

^۹آنگاه عزیا که مجمری برای سوزانیدن بخور در دست خود داشت، غضبناک شد و چون خشمش بر کاهنان افروخته گردید، برص به حضور کاهنان در خانه *خد/وند* به پهلوی مذبح بخور بر پیشانی‌اش پدید آمد. ^{۱۰}و عزریای رئیس کهنه و سایر کاهنان بر او نگرستند و اینک برص بر پیشانی‌اش ظاهر شده بود. پس او را از آنجا به شتاب بیرون کردند و خودش نیز به تعجیل بیرون رفت، چونکه *خد/وند* او را مبتلا ساخته بود. ^{۱۱}و عزیا پادشاه تا روز وفاتش ابرص بود و در مریضخانه مبروص ماند، زیرا از خانه *خد/وند* ممنوع بود؛ و پسرش یوتام، ناظر خانه پادشاه و حاکم قوم زمین می‌بود.

^{۱۲}و اشعیا ابن آموص نبی بقیه وقایع اول و آخر عزیا را نوشت. ^{۱۳}پس عزیا با پدران خود خوابید و او را با پدرانش در زمین مقبره پادشاهان دفن کردند، زیرا گفتند که ابرص است و پسرش یوتام در جایش پادشاه شد.

۲۷

و یوتام بیست و پنج ساله بود که پادشاه شد و شانزده سال در اورشلیم سلطنت نمود و اسم مادرش یروشه دختر صادوق بود. ^۲و آنچه در نظر *خد/وند* پسند بود، موافق هر آنچه پدرش عزیا کرده بود، به عمل آورد، اما به هیکل *خد/وند* داخل نشد لیکن قوم هنوز فساد می‌کردند. ^۳و او دروازه اعلائی خانه *خد/وند* را بنا نمود و بر حصار عوفل عمارت بسیار ساخت. ^۴و شهرها در کوهستان یهودا بنا نمود و قلعه‌ها و برجها در جنگلها ساخت. ^۵و با پادشاه

بنی‌عمون جنگ نموده، بر ایشان غالب آمد. پس بنی‌عمون در آن سال، صد وزنه نقره و ده هزار کر گندم و ده هزار کر جو به او دادند؛ و بنی‌عمون در سال دوم و سوم به همان مقدار به او دادند. ^۶ پس یوتام زور آور گردید زیرا رفتار خود را به حضور یهوه خدای خویش راست ساخت. ^۷ و بقیه وقایع یوتام و همه جنگهایش و رفتارش، اینک در تواریخ پادشاهان اسرائیل و یهودا مکتوب است. ^۸ و او بیست و پنج ساله بود که پادشاه شد و شانزده سال در اورشلیم سلطنت کرد. ^۹ پس یوتام با پدران خود خوابید و او را در شهر داود دفن کردند، و پسرش آحاز در جایش سلطنت نمود.

۲۸

و آحاز بیست ساله بود که پادشاه شد و شانزده سال در اورشلیم پادشاهی کرد. اما آنچه در نظر *خد/وند* پسند بود، موافق پدرش داود به عمل نیاورد. ^۲ بلکه به طریق‌های پادشاهان اسرائیل سلوک نموده، تمثالها نیز برای بعلم ریخت. ^۳ و در وادی ابن هنوم بخور سوزانید، و پسران خود را برحسب رجاسات امت‌هایی که *خد/وند* از حضور بنی‌اسرائیل اخراج نموده بود، سوزانید. ^۴ و بر مکان‌های بلند و تله‌ها و زیر هر درخت سبز قربانی‌ها گذرانید و بخور سوزانید.

^۵ بنابراین، یهوه خدایش او را به دست پادشاه آرام تسلیم نمود که ایشان او را شکست داده، اسیران بسیاری از او گرفته، به دمشق بردند. و به دست پادشاه اسرائیل نیز تسلیم شد که او را شکست عظیمی داد. ^۶ و فقح بن رملیا صد و بیست هزار نفر را که جمیع ایشان مردان جنگی بودند، در یک روز در یهودا کشت، چونکه یهوه خدای پدران خود را ترک نموده بودند. ^۷ و زکری که مرد شجاع افرایمی بود، معسیا پسر پادشاه، عزریقام ناظر خانه، و القانه را که شخص اول بعد از پادشاه بود، کشت.

^۸ پس بنی‌اسرائیل دویست هزار نفر زنان و پسران و دختران از برادران خود به اسیری بردند و نیز غنیمت بسیاری از ایشان گرفتند و غنیمت را به سامره بردند. ^۹ و در آنجا نبی از جانب *خد/وند* عودید نام بود که به استقبال لشکری که به سامره برمی‌گشتند آمده، به ایشان گفت: «اینک از این جهت که یهوه خدای پدران شما بر یهودا غضبناک می‌باشد، ایشان را به

دست شما تسلیم نمود و شما ایشان را با غضبی که به آسمان رسیده است، کشتید.^{۱۰} و حال شما خیال می‌کنید که پسران یهودا و اورشلیم را به عنف غلامان و کنیزان خود سازید. و آیا با خود شما نیز تقصیرها به ضد یهوه خدای شما نیست؟^{۱۱} پس الآن مرا بشنوید و اسیرانی را که از برادران خود آورده‌اید، برگردانید زیرا که حدت خشم خد/وند بر شما می‌باشد.»

^{۱۲} آنگاه بعضی از رؤسای بنی‌افرایم یعنی عزریا ابن یهوحانان و برکیا ابن مشلیموت و یحزقیا ابن شلوم و عماسا ابن حدلای با آنانی که از جنگ می‌آمدند، مقاومت نمودند.^{۱۳} و به ایشان گفتند که «اسیران را به اینجا نخواهید آورد زیرا که تقصیری به ضد خد/وند بر ما هست؛ و شما می‌خواهید که گناهان و تقصیرهای ما را مزید کنید زیرا که تقصیر ما عظیم است و حدت خشم بر اسرائیل وارد شده است.»^{۱۴} پس لشکریان، اسیران و غنیمت را پیش رؤسا و تمامی جماعت واگذاشتند.^{۱۵} و آنانی که اسم ایشان مذکور شد برخاسته، اسیران را گرفتند و همه برهنگان ایشان را از غنیمت پوشانیده، ملبس ساختند و کفش به پای ایشان کرده، ایشان را خوراندند و نوشانیدند و تدهین کرده، تمامی ضعیفان را بر الاغها سوار نموده، ایشان را به اریحا که شهر نخل باشد نزد برادرانشان رسانیده، خود به سامره مراجعت کردند.

^{۱۶} و در آن زمان، آحاز پادشاه نزد پادشاهان آشور فرستاد تا او را اعانت کنند.^{۱۷} زیرا که ادمیان هنوز می‌آمدند و یهودا را شکست داده، اسیران می‌بردند.^{۱۸} و فلسطینیان بر شهرهای هامون و جنوبی یهودا هجوم آوردند و بیت شمس و ایلون و جدیروت و سوکو را با دهاتش و تمنه را با دهاتش و جمزو را با دهاتش گرفته، در آنها ساکن شدند.^{۱۹} زیرا خد/وند یهودا را به سبب آحاز، پادشاه اسرائیل ذلیل ساخت، چونکه او یهودا را به سرکشی واداشت و به خد/وند خیانت عظیمی ورزید.^{۲۰} پس تلغت فلناسر، پادشاه آشور بر او برآمد و او را به تنگ آورد و وی را تقویت نداد.^{۲۱} زیرا که آحاز خانه خد/وند و خانه‌های پادشاه و سروران را تاراج کرده، به پادشاه آشور داد، اما او را اعانت ننمود.

^{۲۲} و چون او را به تنگ آورده بود، همین آحاز پادشاه به خد/وند بیشتر خیانت ورزید.^{۲۳} زیرا که برای خدایان دمشق که او را شکست داده بودند، قربانی گذرانید و گفت: «چونکه خدایان پادشاهان آرام، ایشان را نصرت داده‌اند، پس من برای آنها قربانی خواهم گذرانید تا مرا اعانت نمایند.» اما آنها سبب هلاکت وی و تمامی اسرائیل شدند.^{۲۴} و آحاز اسباب خانه خدا را جمع کرد و آلات خانه خدا را خرد کرد و درهای خانه خد/وند را بسته، مذبح‌ها برای خود در هر

گوشه اورشلیم ساخت.^{۲۵} و در هر شهری از شهرهای یهودا، مکان‌های بلند ساخت تا برای خدایان غریب بخور سوزانند. پس خشم یهوه خدای پدران خود را به هیجان آورد.^{۲۶} و بقیه وقایع وی و همه طریق‌های اول و آخر او، اینک در تواریخ پادشاهان یهودا و اسرائیل مکتوب است.^{۲۷} پس آحاز با پدران خود خوابید و او را در شهر اورشلیم دفن کردند، اما او را به مقبره پادشاهان اسرائیل نیاوردند. و پسرش حزقیا به جایش پادشاه شد.

۲۹

حزقیا بیست و پنج ساله بود که پادشاه شد و بیست و نه سال در اورشلیم سلطنت نمود، و اسم مادرش ابیه دختر زکریا بود.^۲ و او آنچه در نظر خداوند پسند بود، موافق هر آنچه پدرش داود کرده بود، به عمل آورد.

و در ماه اول از سال اول سلطنت خود، درهای خانه خداوند را گشوده، آنها را تعمیر نمود.^۴ و کاهنان و لایوان را آورده، ایشان را در میدان شرقی جمع کرد.^۵ و به ایشان گفت: «ای لایوان مرا بشنوید! الآن خویشتن را تقدیس نمایید و خانه یهوه خدای پدران خود را تقدیس کرده، نجاسات را از قدس بیرون برید. زیرا که پدران ما خیانت ورزیده، آنچه در نظر یهوه خدای ما ناپسند بود به عمل آوردند و او را ترک کرده، روی خود را از مسکن خداوند تافتند و پشت به آن دادند.^۷ و درهای رواق را بسته، چراغها را خاموش کردند و بخور نسوزانیدند و قربانی‌های سوختنی در قدس خدای اسرائیل نگذرانیدند.^۸ پس خشم خداوند بر یهودا و اورشلیم افروخته شد و ایشان را محل تشویش و دهشت و سخریه ساخت، چنانکه شما به چشمان خود می‌بینید.^۹ و اینک پدران ما به شمشیر افتادند و پسران و دختران و زنان ما از این سبب به اسیری رفتند. الآن اراده دارم که با یهوه خدای اسرائیل عهد ببندم تا حدت خشم او از ما برگردد.^{۱۱} پس حال، ای پسران من، کاهلی مورزید زیرا خداوند شما را برگزیده است تا به حضور وی ایستاده، او را خدمت نمایید و خادمان او شده، بخور سوزانید.»

^{۱۲} آنگاه بعضی از لایوان برخاستند، یعنی از بنی‌قهاتیان محت بن عماسای و یوئیل بن عزریا و از بنی‌مراری قیس بن عبدی و عزریا ابن یهلئیل و از جرشونیان یوآخ بن زمه و عیدن بن یوآخ.^{۱۳} و از بنی‌ایصافان شمری و یعیئیل و از بنی‌آساف زکریا و متنیا.^{۱۴} و از بنی‌هیمان

یحییئیل و شمعی و از بنی‌یدوتون شمعی و عزیزئیل.^{۱۵} و برادران خود را جمع کرده، خویشان را تقدیس نمودند و موافق فرمان پادشاه، برحسب کلام *خد/وند* برای تطهیر خانه *خد/وند* داخل شدند.^{۱۶} و کاهنان به اندرون خانه *خد/وند* رفته، آن را طاهر ساختند و همه نجاسات را که در هیكل *خد/وند* یافتند، به صحن خانه *خد/وند* بیرون آوردند و لایوان آن را گرفته، خارج شهر به وادی قدرون بیرون بردند.^{۱۷} و در غره ماه اول به تقدیس نمودنش شروع کردند، و در روز هشتم ماه به رواق *خد/وند* رسیدند، و در هشت روز خانه *خد/وند* را تقدیس نموده، در روز شانزدهم ماه اول آن را به اتمام رسانیدند.^{۱۸} پس نزد حزقییا پادشاه به اندرون قصر داخل شده، گفتند: «تمامی خانه *خد/وند* و مذبح قربانی سوختنی و همه اسبابش و میز نان تقدمه را با همه آلاتش طاهر ساختیم.^{۱۹} و تمامی اسبابی که آحاز پادشاه در ایام سلطنتش چینی که خیانت ورزید دور انداخت ما آنها را مهیا ساخته، تقدیس نمودیم و اینک پیش مذبح *خد/وند* حاضر است.»

^{۲۰} پس حزقییا پادشاه صبح زود برخاست و رؤسای شهر را جمع کرده، به خانه *خد/وند* برآمد.^{۲۱} و ایشان هفت گاو و هفت قوچ و هفت بره و هفت بز نر آوردند تا برای مملکت و قدس و یهودا قربانی گناه بشود. و او پسران هارون کهنه را فرمود تا آنها را بر مذبح *خد/وند* بگذرانند.^{۲۲} پس گاوان را کشتند و کاهنان، خون را گرفته بر مذبح پاشیدند و قوچها را کشته خون را بر مذبح پاشیدند و برهها را کشته خون را بر مذبح پاشیدند.^{۲۳} پس بزهای قربانی گناه را به حضور پادشاه و جماعت نزدیک آورده، دستهای خود را بر آنها نهادند.^{۲۴} و کاهنان آنها را کشته، خون را بر مذبح برای قربانی گناه گذرانیدند تا به جهت تمامی اسرائیل کفاره بشود زیرا که پادشاه فرموده بود که قربانی سوختنی و قربانی گناه به جهت تمامی اسرائیل بشود.

^{۲۵} و او لایوان را با سنجها و بربطها و عودها برحسب فرمان داود و جاد، رای پادشاه و ناتان نبی در خانه *خد/وند* قرار داد زیرا که این حکم از جانب *خد/وند* به دست انبیای او شده بود.^{۲۶} پس لایوان با آلات داود و کاهنان با کرناها ایستادند.^{۲۷} و حزقییا امر فرمود که قربانی‌های سوختنی را بر مذبح بگذرانند و چون به گذرانیدن قربانی سوختنی شروع نمودند، سرودهای *خد/وند* را بنا کردند و کرناها در عقب آلات داود، پادشاه اسرائیل، نواخته شد.^{۲۸} و تمامی جماعت سجده کردند و مغنیان سرآیدند و کرنا نوازان نواختند و همه این کارها می‌شد تا قربانی سوختنی تمام گردید.^{۲۹} و چون قربانی‌های سوختنی تمام شد، پادشاه و جمیع حاضرین با وی رکوع کرده،

سجده نمودند.^{۳۰} و حزقیا پادشاه و رؤسا لویان را امر فرمودند که به کلمات داود و آساف رایی برای *خد/وند* تسبیح بخوانند. پس با شادمانی تسبیح خواندند و رکوع نموده، سجده کردند.

^{۳۱} پس حزقیا جواب داده، گفت: «حال خویشان را برای *خد/وند* تقدیس نمودید. پس نزدیک آمده، قربانی‌ها و ذبایح تشکر به خانه *خد/وند* بیاورید.» آنگاه جماعت قربانی‌ها و ذبایح تشکر آوردند و هر که از دل راغب بود قربانی‌های سوختنی آورد.^{۳۲} و عدد قربانی‌های سوختنی که جماعت آوردند، هفتاد گاو و صد قوچ و دویست بره بود. همه اینها قربانی‌های سوختنی برای *خد/وند* بود.^{۳۳} و عدد موقوفات ششصد گاو و سه‌هزار گوسفند بود.^{۳۴} و چون کاهنان کم بودند و به پوست کندن همه قربانی‌های سوختنی قادر نبودند، برادران ایشان لویان، ایشان را مدد کردند تا کار تمام شد و تا کاهنان خود را تقدیس نمودند زیرا که دل لویان از کاهنان برای تقدیس نمودن خود مستقیم‌تر بود.^{۳۵} و قربانی‌های سوختنی نیز با پیه ذبایح سلامتی و هدایای ریختنی برای هر قربانی سوختنی، بسیار بود. پس خدمت خانه *خد/وند* آراسته شد.^{۳۶} و حزقیا و تمامی قوم شادی کردند چونکه خدا قوم را مستعد ساخته بود زیرا این امر ناگهان واقع شد.

۳۰ و حزقیا نزد تمامی اسرائیل و یهودا فرستاد و مکتوبات نیز به افرایم و منسی نوشت تا به خانه *خد/وند* به اورشلیم بیایند و عید فصح را برای یهوه خدای اسرائیل نگاه دارند.^۱ زیرا که پادشاه و سرورانش و تمامی جماعت در اورشلیم مشورت کرده بودند که عید فصح را در ماه دوم نگاه دارند.^۲ چونکه در آنوقت نتوانستند آن را نگاه دارند زیرا کاهنان خود را تقدیس کافی ننموده و قوم در اورشلیم جمع نشده بودند.^۴ و این امر به نظر پادشاه و تمامی جماعت پسند آمد.^۵ پس قرار دادند که در تمامی اسرائیل از بئرشبع تا دان ندا نمایند که بیایند و فصح را برای یهوه خدای اسرائیل در اورشلیم برپا نمایند، زیرا مدت مدیدی بود که آن را به طوری که مکتوب است، نگاه نداشته بودند.

^۶ پس شاطران با مکتوبات از جانب پادشاه و سرورانش، برحسب فرمان پادشاه به تمامی اسرائیل و یهودا رفته، گفتند: «ای بنی اسرائیل به سوی یهوه، خدای ابراهیم و اسحاق و اسرائیل باز گشت نمایید تا او به بقیه شما که از دست پادشاهان آشور رسته‌اید، رجوع نماید.^۷ و مثل پدران و

برادران خود که به یهوه خدای پدران خویش خیانت ورزیدند، مباحثید که ایشان را محل دهشت چنانکه می‌بینید گردانیده است.^۸ پس مثل پدران خود گردن خود را سخت مسازید بلکه نزد خد/وند تواضع نمایید و به قدس او که آن را تا ابدالآباد تقدیس نموده است داخل شده، یهوه خدای خود را عبادت نمایید تا حدت خشم او از شما برگردد.^۹ زیرا اگر به سوی خد/وند بازگشت نمایید، برادران و پسران شما به نظر آنانی که ایشان را به اسیری برده‌اند، التفات خواهند یافت و به این زمین مراجعت خواهند نمود، زیرا که یهوه خدای شما مهربان و رحیم است و اگر به سوی او بازگشت نمایید روی خود را از شما بر نخواهد گردانید.»

^{۱۰} پس شاطران شهر به شهر از زمین افرایم و منسی تا زبولون گذشتند، لیکن بر ایشان استهزا و سخریه می‌نمودند.^{۱۱} اما بعضی از اشیر و منسی و زبولون تواضع نموده، به اورشلیم آمدند.^{۱۲} و دست خدا بر یهودا بود که ایشان را یک دل بخشد تا فرمان پادشاه و سرورانش را موافق کلام خد/وند بجا آورند.

^{۱۳} پس گروه عظیمی در اورشلیم برای نگاه داشتن عید فطیر در ماه دوم جمع شدند و جماعت، بسیار بزرگ شد.^{۱۴} و برخاسته، مذبح‌هایی را که در اورشلیم بود خراب کردند و همه مذبح‌های بخور را خراب کرده، به وادی قدرون انداختند.^{۱۵} و در چهاردهم ماه دوم فصیح را ذبح کردند و کاهنان و لایوان خجالت کشیده، خود را تقدیس نمودند و قربانی‌های سوختنی به خانه خد/وند آوردند.^{۱۶} پس در جایهای خود به ترتیب خویش برحسب تورات موسی مرد خدا ایستادند و کاهنان خون را از دست لایوان گرفته، پاشیدند.^{۱۷} زیرا چونکه بسیاری از جماعت بودند که خود را تقدیس ننموده بودند، لایوان مأمور شدند که قربانی‌های فصیح را به جهت هر که طاهر نشده بود، ذبح نمایند و ایشان را برای خد/وند تقدیس کنند.^{۱۸} زیرا گروهی عظیم از قوم یعنی بسیار از افرایم و منسی و یساکار و زبولون طاهر نشده بودند؛ و معهدا فصیح را خوردند لکن نه موافق آنچه نوشته شده بود، زیرا حزقیا برای ایشان دعا کرده، گفت:^{۱۹} «خد/وند مهربان، هر کس را که دل خود را مهیا سازد تا خدا یعنی یهوه خدای پدران خویش را طلب نماید بیامرزد، اگرچه موافق طهارت قدس نباشد.»^{۲۰} و خد/وند حزقیا را اجابت نموده، قوم را شفا داد.^{۲۱} پس بنی‌اسرائیل که در اورشلیم حاضر بودند، عید فطیر را هفت روز به شادی عظیم نگاه داشتند. و لایوان و کاهنان خد/وند را روز به روز به آلات تسبیح خد/وند حمد می‌گفتند.^{۲۲} و حزقیا به جمیع

لاویانی که در خدمت *خداوند* نیکو ماهر بودند، سخنان دلاویز گفت. پس هفت روز مرسوم عید را خوردند و ذبایح سلامتی گذرانیده، یهوه خدای پدران خود را تسبیح خواندند.^{۲۳} و تمامی جماعت مشورت کردند که عید را هفت روز دیگر نگاه دارند. پس هفت روز دیگر را با شادمانی نگاه داشتند.^{۲۴} زیرا حزقیای پادشاه یهودا هزار گاو و هفت هزار گوسفند به جماعت بخشید و سروران هزار گاو و ده هزار گوسفند به جماعت بخشیدند و بسیاری از کاهنان خویشان را تقدیس نمودند.^{۲۵} و تمامی جماعت یهودا و کاهنان و لاویان و تمامی گروهی که از اسرائیل آمدند و غریبانی که از زمین اسرائیل آمدند و (غریبانی که) در یهودا ساکن بودند، شادی کردند.^{۲۶} و شادی عظیمی در اورشلیم رخ نمود زیرا که از ایام سلیمان بن داود، پادشاه اسرائیل مثل این در اورشلیم واقع نشده بود.^{۲۷} پس لاویان کهنه برخاسته، قوم را برکت دادند و آواز ایشان مستجاب گردید و دعای ایشان به مسکن قدس او به آسمان رسید.

۳۱

و چون این همه تمام شد، جمیع اسرائیلیانی که در شهرهای یهودا حاضر بودند بیرون رفته، تمثالها را شکستند و اشیریم را قطع نمودند و مکانهای بلند و مذبحها را از تمامی یهودا و بنیامین و افرایم و منسی بالکل منهدم ساختند. پس تمامی بنی اسرائیل هر کس به ملک خویش به شهرهای خود برگشتند.

^۱ و حزقیای فرقه‌های کاهنان و لاویان را برحسب اقسام ایشان قرار داد که هر کس از کاهنان و لاویان موافق خدمت خود برای قربانی‌های سوختنی و ذبایح سلامتی و خدمت و تشکر و تسبیح به دروازه‌های اردوی *خداوند* حاضر شوند.^۲ و حصه پادشاه را از اموال خاصش برای قربانی‌های سوختنی معین کرد، یعنی برای قربانی‌های سوختنی صبح و شام و قربانی‌های سوختنی سبت‌ها و هلالها و موسمه‌ها برحسب آنچه در تورات *خداوند* مکتوب بود.^۳ و به قومی که در اورشلیم ساکن بودند، امر فرمود که حصه کاهنان و لاویان را بدهند تا به شریعت *خداوند* مواظب باشند.

^۴ و چون این امر شایع شد، بنی اسرائیل نویر گندم و شیر و روغن و عسل و تمامی محصول زمین را به فراوانی دادند و عشر همه چیز را به کثرت آوردند.^۵ و بنی اسرائیل و یهودا

که در شهرهای یهودا ساکن بودند نیز عشر گاوان و گوسفندان و عشر موقوفاتی که برای یهوه خدای ایشان وقف شده بود آورده، آنها را توده توده نمودند.^۷ و در ماه سوم به ساختن توده‌ها شروع نمودند، و در ماه هفتم آنها را تمام کردند.^۸ و چون حزقیا و سروران آمدند و توده‌ها را دیدند، *خد/وند* را متبارک خواندند و قوم او اسرائیل را مبارک خواندند.^۹ و حزقیا درباره توده‌ها از کاهنان و لاویان سؤال نمود.^{۱۰} و عزریا رئیس کهنه که از خاندان صادوق بود او را جواب داد و گفت: «از وقتی که قوم به آوردن هدایا برای خانه *خد/وند* شروع کردند، خوردیم و سیر شدیم و بسیاری باقی گذاشتیم، زیرا *خد/وند* قوم خود را برکت داده است و آنچه باقی مانده است، این مقدار عظیم است.»

^{۱۱} پس حزقیا امر فرمود که انبارها در خانه *خد/وند* مهیا سازند و مهیا ساختند.^{۱۲} و هدایا و عشرها و موقوفات را در آنها در مکان امانت گذاشتند و کونیای لاوی بر آنها رئیس بود و برادرش شمعی ثانی اثنین.^{۱۳} و یحییئیل و عزریا و نحت و عسائیل و یریموت و یوزاباد و ایلمئیل و یسمخیا و محت و بنایا برحسب تعیین حزقیا پادشاه و عزریا رئیس خانه خدا زیر دست کونیا و برادرش شمعی و کلاء شدند.^{۱۴} و قوری ابن یمنه لاوی که دربان دروازه شرقی بود ناظر نوافل خدا شد تا هدایای *خد/وند* و موقوفات مقدس را تقسیم نماید.^{۱۵} و زیردست او عیدن و منیامین و یشوع و شمعی و امریا و شکنیا در شهرهای کاهنان به وظیفه‌های امانتی مقرر شدند تا به برادران خود، خواه بزرگ و خواه کوچک، برحسب فرقه‌های ایشان برسانند،^{۱۶} علاوه بر حصه یومیه ذکوری که در نسب‌نامه‌ها شمرده شده بودند، از سه ساله و بالاتر یعنی همه آنانی که به خانه *خد/وند* داخل می‌شدند، برای خدمت‌های ایشان در وظیفه‌های ایشان برحسب فرقه‌های ایشان،^{۱۷} (و حصه) آنانی که در نسب‌نامه‌ها شمرده شده بود، از کاهنان برحسب خاندان آبای ایشان و از لاویان از بیست ساله و بالاتر در وظیفه‌های ایشان برحسب فرقه‌های ایشان،^{۱۸} و (حصه) جمیع اطفال و زنان و پسران و دختران ایشان که در تمامی جماعت در نسب‌نامه‌ها شمرده شده بودند، پس در وظیفه‌های امانتی خود خویشتن را تقدیس نمودند.^{۱۹} و نیز برای پسران هارون کهنه که در زمینهای حوالی شهرهای خود ساکن بودند، کسان، شهر به شهر به نامهای خود معین شدند تا به همه ذکوران کهنه و به همه لاویانی که در نسب‌نامه‌ها شمرده شده بودند، حصه‌ها بدهند.

پس حزقیاء در تمامی یهودا به اینطور عمل نمود و آنچه در نظر یهوه خدایش نیکو و پسند و امین بود بجا آورد.^{۲۰} و در هر کاری که در خدمت خانه خدا و در شرایع و اوامر برای طلبیدن خدای خود اقدام نمود، آن را به تمامی دل خود به عمل آورد و کامیاب گردید.

۳۲

و بعد از این امور و این امانت، سنخاریب، پادشاه آشور آمده، به یهودا داخل شد، و به ضد شهرهای حصاردار اردو زده، خواست که آنها را برای خود مفتوح نماید.^۲ و چون حزقیاء دید که سنخاریب آمده است و قصد مقاتله با اورشلیم دارد،^۳ آنگاه با سرداران و شجاعان خود مشورت کرد که آب چشمه‌های بیرون شهر را مسدود نماید. پس او را اعانت کردند.^۴ و خلق بسیاری جمع شده، همه چشمه‌ها و نهری را که از میان زمین جاری بود مسدود کردند، و گفتند: «چرا باید پادشاهان آشور بیایند و آب فراوان بیابند؟»^۵ پس خویشان را تقویت داده، تمامی حصار را که شکسته بود، تعمیر نمود و آن را تا برجها بلند نمود و حصار دیگری بیرون آن بنا کرد و ملو را در شهر داود مستحکم نمود و اسلحه‌ها و سپرهای بسیاری ساخت.^۶ و سرداران جنگی بر قوم گماشت و ایشان را در جای وسیع نزد دروازه شهر جمع کرده، سخنان دلایز به ایشان گفت^۷ که «دلیر و قوی باشید! و از پادشاه آشور و تمامی جمیعتی که با وی هستند، ترسان و هراسان مشوید! زیرا آنکه با ماست از آنکه با وی است قوی‌تر می‌باشد.^۸ با او بازوی بشری است و با ما یهوه خدای ما است تا ما را نصرت دهد و در جنگهای ما جنگ کند.» پس قوم بر سخنان حزقیاء پادشاه یهودا اعتماد نمودند.

^۹ و بعد از آن سنخاریب، پادشاه آشور، بندگان خود را به اورشلیم فرستاد و خودش با تمامی حشمتش در برابر لاکیش بودند که به حزقیاء پادشاه یهودا و تمامی یهودا که در اورشلیم بودند، بگویند:^{۱۰} «سنخاریب پادشاه آشور چنین می‌فرماید: بر چه چیز اعتماد دارید که در محاصره در اورشلیم می‌مانید؟^{۱۱} آیا حزقیاء شما را اغوا نمی‌کند تا شما را با قحط و تشنگی به موت تسلیم نماید که می‌گوید: یهوه خدای ما، ما را از دست پادشاه آشور رهایی خواهد داد؟^{۱۲} آیا همین حزقیاء مکانهای بلند و مذبحهای او را منهدم نساخته، و به یهودا و اورشلیم امر نفرموده و نگفته است که پیش یک مذبح سجده نمایید و بر آن بخور بسوزانید؟^{۱۳} آیا نمی‌دانید که من و

پدرانم به همه طوایف کشورها چه کرده‌ایم؟ مگر خدایان امت‌های آن کشورها هیچ قدرتی داشتند که زمین خود را از دست من برهاند؟^{۱۴} کدام یک از همه خدایان این امت‌هایی که پدران من آنها را هلاک ساخته‌اند، قادر بر رهایی قوم خود از دست من بود تا خدای شما قادر باشد که شما را از دست من رهایی دهد؟^{۱۵} پس حال، حزقیای شما را فریب ندهد و شما را به اینطور اغوا ننماید و بر او اعتماد ننمایید، زیرا هیچ خدا از خدایان جمیع امت‌ها و ممالک قادر نبوده است که قوم خود را از دست من و از دست پدرانم رهایی دهد، پس به طریق اولی خدای شما را از دست من نخواهد رهایی.

^{۱۶} و بندگانش سخنان زیاده به ضد یهوه خدا و به ضد بنده‌اش حزقیای گفتند. ^{۱۷} و مکتوبی نیز نوشته، یهوه خدای اسرائیل را اهانت نمود و به ضد وی حرف زده، گفت: «چنانکه خدایان امت‌های کشورها قوم خود را از دست من رهایی ندادند، همچنین خدای حزقیای قوم خویش را از دست من نخواهد رهایی.»^{۱۸} و به آواز بلند به زبان یهود به اهل اورشلیم که بر دیوار بودند، ندا در دادند تا ایشان را ترسان و مشوش ساخته، شهر را بگیرند.^{۱۹} و درباره خدای اورشلیم مثل خدایان امت‌های جهان که مصنوع دست آدمیان می‌باشند، سخن گفتند.

^{۲۰} پس حزقیای پادشاه و اشعیاء ابن آموص نبی درباره این دعا کردند و به سوی آسمان فریاد برآوردند.^{۲۱} و *خد/وند* فرشته‌ای فرستاده، همه شجاعان جنگی و رؤسا و سرداران را که در اردوی پادشاه آشور بودند، هلاک ساخت و او با روی شرمنده به زمین خود مراجعت نمود. و چون به خانه خدای خویش داخل شد، آنانی که از صلبش بیرون آمده بودند، او را در آنجا به شمشیر کشتند.^{۲۲} پس *خد/وند* حزقیای و سکنه اورشلیم را از دست سنحاریب پادشاه آشور و از دست همه رهایی داده، ایشان را از هر طرف نگاهداری نمود.^{۲۳} و بسیاری هدایا به اورشلیم برای *خد/وند* و پیشکشها برای حزقیای پادشاه یهودا آوردند و او بعد از آن به نظر همه امت‌ها محترم شد.

^{۲۴} و در آن ایام حزقیای بیمار و مشرف به موت شد. اما چون نزد *خد/وند* دعا نمود، او با وی تکلم کرد و وی را علامتی داد.^{۲۵} لیکن حزقیای موافق احسانی که به وی داده شده بود، عمل ننمود زیرا دلش مغرور شد و غضب بر او و یهودا و اورشلیم افروخته گردید.^{۲۶} اما حزقیای با ساکنان اورشلیم، از غرور دلش تواضع نمود، لهذا غضب *خد/وند* در ایام حزقیای بر ایشان نازل نشد.

^{۲۷} و حزقیا دولت و حشمت بسیار عظیمی داشت و به جهت خود مخزنها برای نقره و طلا و سنگهای گرانبها و عطریات و سپرها و هر گونه اسباب نفیسه ساخت. ^{۲۸} و انبارها برای محصولات از گندم و شیره و روغن و آخرها برای انواع بهایم و آغلهها به جهت گلهها. ^{۲۹} و به جهت خود شهرها ساخت و مواشی گلهها و رمه‌های بسیار تحصیل نمود زیرا خدا اندوخته‌های بسیار فراوان به او عطا فرمود. ^{۳۰} و همین حزقیا منبع عالی آب جیحون را مسدود ساخته، آن را به راه راست به طرف غربی شهر داود فرود آورد. پس حزقیا در تمامی اعمالش کامیاب شد. ^{۳۱} اما در امر ایلچیان سرداران بابل که نزد وی فرستاده شده بودند تا درباره آیتی که در زمین ظاهر شده بود پرسش نمایند، خدا او را وا گذاشت تا او را امتحان نماید و هر چه در دلش بود بداند.

^{۳۲} و بقیه وقایع حزقیا و حسنات او اینک در رؤیای اشعیا ابن‌آموص نبی و در تواریخ پادشاهان یهودا و اسرائیل مکتوب است. ^{۳۳} پس حزقیا با پدران خود خوابید و او را در بلندی مقبره پسران داود دفن کردند؛ و تمامی یهودا و ساکنان اورشلیم او را در حین وفاتش اکرام نمودند؛ و پسرش منسی در جایش سلطنت نمود.

۳۳

منسی دوازده ساله بود که پادشاه شد و پنجاه و پنج سال در اورشلیم سلطنت نمود. ^۱ و آنچه در نظر *خد/وند* ناپسند بود، موافق رجاسات امت‌هایی که *خد/وند* آنها را از حضور بنی‌اسرائیل اخراج کرده بود، عمل نمود. ^۲ زیرا مکانهای بلند را که پدرش حزقیا خراب کرده بود، بار دیگر بنا نمود و مذبحها برای بعلم برپا کرد و اشیره‌ها بساخت و به تمامی لشکر آسمان سجده نموده، آنها را عبادت کرد. ^۳ و مذبحها در خانه *خد/وند* بنا نمود که درباره‌اش *خد/وند* گفته بود: «اسم من در اورشلیم تا به ابد خواهد بود.» ^۴ و مذبحها برای تمامی لشکر آسمان در هر دو صحن خانه *خد/وند* بنا نمود. ^۵ و پسران خود را در وادی ابن هنوم از آتش گذرانید و فالگیری و افسونگری و جادوگری می‌کرد و با اصحاب اجنه و جادوگران مراوده می‌نمود و در نظر *خد/وند* شرارت بسیار ورزیده، خشم او را به هیجان آورد. ^۶ و تمثال ریخته شده بت را که ساخته بود، در خانه *خد/وند* برپا داشت که درباره‌اش خدا به داود و به پسرش سلیمان گفته بود: «در این

خانه و در اورشلیم که آن را از تمامی اسباط بنی اسرائیل برگزیده‌ام، اسم خود را تا به ابد قرار خواهم داد.^۸ و پایهای اسرائیل را از زمینی که مقرر پدران شما ساخته‌ام، بار دیگر آواره نخواهم گردانید، به شرطی که توجه نمایند تا برحسب هر آنچه به ایشان امر فرموده‌ام و برحسب تمامی شریعت و فرایض و احکامی که به دست موسی داده‌ام، عمل نمایند.»^۹ اما منسی، یهودا و ساکنان اورشلیم را اغوا نمود تا از امت‌هایی که *خد/وند* پیش بنی اسرائیل هلاک کرده بود، بدتر رفتار نمودند.

^{۱۰} و *خد/وند* به منسی و به قوم او تکلم نمود، اما ایشان گوش نگرفتند.^{۱۱} پس *خد/وند* سرداران لشکر آشور را بر ایشان آورد و منسی را با غلها گرفته، او را به زنجیرها بستند و به بابل بردند.^{۱۲} و چون در تنگی بود، یهوه خدای خود را طلب نمود و به حضور خدای پدران خویش بسیار تواضع نمود.^{۱۳} و چون از او مسألت نمود وی را اجابت نموده، تضرع او را شنید و به مملکتش به اورشلیم باز آورد؛ آنگاه منسی دانست که یهوه خدا است.

^{۱۴} و بعد از این حصار بیرونی شهر داود را به طرف غربی جیحون در وادی تا دهنه دروازه ماهی بنا نمود و دیواری گرداگرد عوفل کشیده، آن را بسیار بلند ساخت و سرداران جنگی بر همه شهرهای حصاردار یهودا قرار داد.^{۱۵} و خدایان بیگانه و بت را از خانه *خد/وند* و تمامی مذبحها را که در کوه خانه *خد/وند* و در اورشلیم ساخته بود برداشته، آنها را از شهر بیرون ریخت.^{۱۶} و مذبح *خد/وند* را تعمیر نموده، ذبایح سلامتی و تشکر بر آن گذرانیدند و یهودا را امر فرمود که یهوه خدای اسرائیل را عبادت نمایند.^{۱۷} اما قوم هنوز در مکانهای بلند قربانی می‌گذرانیدند لیکن فقط برای یهوه خدای خود.

^{۱۸} و بقیه وقایع منسی و دعایی که نزد خدای خود کرد و سخنان رائیانی که به اسم یهوه خدای اسرائیل به او گفتند، اینک در تواریخ پادشاهان اسرائیل مکتوب است.^{۱۹} و دعای او و مستجاب شدنش و تمامی گناه و خیانتش و جایهایی که مکانهای بلند در آنها ساخت و اشیره‌ها و بت‌هایی که قبل از متواضع شدنش برپا نمود، اینک در اخبار حوزای مکتوب است.^{۲۰} پس منسی با پدران خود خوابید و او را در خانه خودش دفن کردند و پسرش آمون در جایش پادشاه شد.

^{۲۱} آمون بیست و دو ساله بود که پادشاه شد و دو سال در اورشلیم پادشاهی کرد.^{۲۲} و آنچه در نظر *خد/وند* ناپسند بود، موافق آنچه پدرش منسی کرده بود، به عمل آورد؛ و آمون برای جمیع بت‌هایی که پدرش منسی ساخته بود، قربانی گذرانیده، آنها را پرستش کرد.^{۲۳} و به

حضور *خد/وند* تواضع ننمود، چنانکه پدرش منسی تواضع نموده بود، بلکه این آمون زیاده و زیاده عصیان ورزید.^{۲۴} پس خادمانش بر او شوریده، او را در خانه خودش کشتند.^{۲۵} و اهل زمین همه کسانی را که بر آمون پادشاه شوریده بودند، به قتل رسانیدند و اهل زمین پسرش یوشیا را در جایش به پادشاهی نصب کردند.

۳۴

یوشیا هشت ساله بود که پادشاه شد و در اورشلیم سی و یکسال سلطنت نمود.^۲ و آنچه در نظر *خد/وند* پسند بود، به عمل آورد و به طریق‌های پدر خود داود سلوک نموده، به طرف راست یا چپ انحراف نورزید.^۳ و در سال هشتم سلطنت خود، حینی که هنوز جوان بود، به طلبیدن خدای پدر خود داود شروع کرد و در سال دوازدهم به طاهر ساختن یهودا و اورشلیم از مکان‌های بلند و اشیره‌ها و تمثالها و بتها آغاز نمود.^۴ و مذبح‌های بعلم را به حضور وی منهدم ساختند، و تمایل شمس را که بر آنها بود قطع نمود، و اشیره‌ها و تمثالها و بت‌های ریخته‌شده را شکست، و آنها را خرد کرده، بر روی قبرهای آنانی که برای آنها قربانی می‌گذرانیدند، پاشید.^۵ و استخوانهای کاهنان را بر مذبح‌های خودشان سوزانید. پس یهودا و اورشلیم را طاهر نمود.^۶ و در شهرهای منسی و افرایم و شمعون حتی^۱ نفتالی نیز در خرابه‌هایی که به هر طرف آنها بود (همچنین کرد).^۷ و مذبح‌ها را منهدم ساخت و اشیره‌ها و تمثالها را کوبیده، نرم کرد و همه تمثالهای شمس را در تمامی زمین اسرائیل قطع نموده، به اورشلیم مراجعت کرد.^۸ و در سال هجدهم سلطنت خود، بعد از آنکه زمین و خانه را طاهر ساخته بود، شافان بن اصلیا و معسیا رئیس شهر و یوآخ بن یوآحاز وقایع نگار را برای تعمیر خانه یهوه خدای خود فرستاد.^۹ و نزد حلقیای رئیس کهنه آمدند و نقره‌ای را که به خانه خدا درآورده شده، و لایوان مستحفظان آستانه، آن را از دست منسی و افرایم و تمامی بقیه اسرائیل و تمامی یهودا و بنیامین و ساکنان اورشلیم جمع کرده بودند، به او تسلیم نمودند.^{۱۰} و آن را به دست سرکارانی که بر خانه *خد/وند* گماشته شده بودند، سپردند تا آن را به عمله‌هایی که در خانه *خد/وند* کار می‌کردند، به جهت اصلاح و تعمیر خانه بدهند.^{۱۱} پس آن را به نجاران و بنایان دادند تا سنگهای تراشیده و چوب به جهت اردیها و تیرها برای خانه‌هایی که پادشاهان یهودا آنها را خراب کرده بودند،

بخرند.^{۱۲} و آن مردان، کار را به امانت بجا می‌آوردند. و سرکاران ایشان که نظارت می‌کردند، یحت و عبودیای لایوان از بنی‌مراری و زکریا و مشلام از بنی‌قهایان بودند، و نیز از لایوان هر که به آلات موسیقی ماهر بود.^{۱۳} و ایشان ناظران حملان و وکلاء بر همه آنانی که در هر گونه‌ای خدمت، اشتغال داشتند بودند، و از لایوان کاتبان و سرداران و دربانان بودند.

^{۱۴} و چون نقره‌ای را که به خانه *خد/وند* آورده شده بود، بیرون می‌بردند، حلقیای کاهن، کتاب تورات *خد/وند* را که به واسطه موسی (نازل شده) بود، پیدا کرد.^{۱۵} و حلقیای شافان کاتب را خطاب کرده، گفت: «کتاب تورات را در خانه *خد/وند* یافته‌ام.» و حلقیای آن کتاب را به شافان داد.^{۱۶} و شافان آن کتاب را نزد پادشاه برد و نیز به پادشاه خبر رسانیده، گفت: «هر آنچه به دست بندگانت سپرده شده است آن را بجا می‌آورند.»^{۱۷} و نقره‌ای را که در خانه *خد/وند* یافت شد، بیرون آوردند و آن را به دست سرکاران و به دست عمله‌ها دادند.^{۱۸} و شافان کاتب پادشاه را خبر داده، گفت: «حلقیای کاهن کتابی به من داده است.» پس شافان آن را به حضور پادشاه خواند.

^{۱۹} و چون پادشاه سخنان تورات را شنید، لباس خود را درید.^{۲۰} و پادشاه، حلقیای کاهن و اخیقام بن شافان و عبدون بن میکا و شافان کاتب و عسایا خادم پادشاه را امر فرموده، گفت: «بروید و از *خد/وند* برای من و برای بقیه اسرائیل و یهودا درباره سخنانی که در این کتاب یافت می‌شود، مسألت نمایید زیرا غضب *خد/وند* که بر ما ریخته شده است، عظیم می‌باشد چونکه پدران ما کلام *خد/وند* را نگاه نداشتند و به هر آنچه در این کتاب مکتوب است عمل نمودند.»^{۲۱} پس حلقیای و آنانی که پادشاه ایشان را امر فرمود، نزد حلدیه نبیه زن شلوم بن توقه بن حسره لباس‌دار رفتند، و او در محله دوم اورشلیم ساکن بود و او را بدین مضمون سخن گفتند.^{۲۲} و او به ایشان گفت: «یهوه خدای اسرائیل چنین می‌فرماید: به کسی که شما را نزد من فرستاده است بگویید:^{۲۳} *خد/وند* چنین می‌فرماید: اینک من بلایی بر این مکان و ساکنانش خواهم رسانید، یعنی همه لعنتهایی که در این کتاب که آن را به حضور پادشاه یهودا خواندند، مکتوب است.^{۲۴} چونکه مرا ترک کرده، برای خدایان دیگر بخور سوزانیدند تا به تمامی اعمال دستهای خود خشم مرا به هیجان بیاورند؛ پس غضب من بر این مکان افروخته شده، خاموشی نخواهد پذیرفت.^{۲۵} لیکن به پادشاه یهودا که شما را به جهت مسألت نمودن از *خد/وند* فرستاده است، بگویید: یهوه خدای اسرائیل چنین می‌فرماید: درباره سخنانی که شنیده‌ای،^{۲۶} چونکه دل تو نرم بود و هنگامی که کلام

خد/وند را درباره این مکان و ساکنانش شنیدی، در حضور وی تواضع نمودی و به حضور من متواضع شده، لباس خود را دریدی و به حضور من گریستی، بنابراین خد/وند می‌گوید: من نیز تو را اجابت فرمودم.^{۲۸} اینک من تو را نزد پدران جمع خواهم کرد و در قبر خود به سلامتی گذارده خواهی شد، و چشمان تو تمامی بلا را که من بر این مکان و ساکنانش می‌رسانم نخواهد دید.» پس ایشان نزد پادشاه جواب آوردند.

^{۲۹} و پادشاه فرستاد که تمامی مشایخ یهودا و اورشلیم را جمع کردند.^{۳۰} و پادشاه و تمامی مردان یهودا و ساکنان اورشلیم و کاهنان و لویان و تمامی قوم، چه کوچک و چه بزرگ، به خانه خد/وند برآمدند و او همه سخنان کتاب عهده را که در خانه خد/وند یافت شد، در گوش ایشان خواند.^{۳۱} و پادشاه بر منبر خود ایستاد و به حضور خد/وند عهد بست که خد/وند را پیروی نموده، اوامر و شهادت و فرایض او را به تمامی دل و تمامی جان نگاه دارند و سخنان این عهد را که در این کتاب مکتوب است، بجا آورند.^{۳۲} و همه آنانی را که در اورشلیم و بنیامین حاضر بودند، بر این متمکن ساخت و ساکنان اورشلیم، برحسب عهد خدا یعنی خدای پدران خود، عمل نمودند.^{۳۳} و یوشیا همه رجاسات را از تمامی زمینهایی که از آن بنی‌اسرائیل بود برداشت، و همه کسانی را که در اسرائیل یافت شدند، تحریر نمود که یهوه خدای خود را عبادت نمایند و ایشان در تمامی ایام او از متابعت یهوه خدای پدران خود انحراف نورزیدند.

۳۵

و یوشیا عید فصحی در اورشلیم برای خد/وند نگاه داشت، و فصح را در چهاردهم ماه اول در اورشلیم ذبح نمودند.^۲ و کاهنان را بر وظایف ایشان قرار داده، ایشان را برای خدمت خانه خد/وند قوی دل ساخت.^۳ و به لویانی که تمامی اسرائیل را تعلیم می‌دادند و برای خد/وند تقدیس شده بودند، گفت: «تابوت مقدس را در خانه‌ای که سلیمان بن داود، پادشاه اسرائیل بنا کرده است بگذارید. و دیگر بر دوش شما بار نباشد. الآن به خدمت یهوه خدای خود و به قوم او اسرائیل بپردازید.^۴ و خویشتن را برحسب خاندانهای آبای خود و فرقه‌های خویش بر وفق نوشته داود، پادشاه اسرائیل و نوشته پسرش سلیمان مستعد سازید.^۵ و برحسب فرقه‌های خاندانهای آبای برادران خویش یعنی بنی‌قوم و موافق فرقه‌های خاندانهای آبای لویان در قدس

بایستید. ^۶ و فصح را ذبح نمایید و خویشتن را تقدیس نموده، برای برادران خود تدارک بینید تا برحسب کلامی که *خد/وند* به واسطه موسی گفته است عمل نمایند.»

^۷ پس یوشیا به بنی‌قوم یعنی به همه آنانی که حاضر بودند، از گله بره‌ها و بزغاله‌ها به قدر سی هزار رأس، همه آنها را به جهت قربانی‌های فصح داد و از گاوان سه هزار رأس که همه اینها از اموال خاص پادشاه بود. ^۸ و سروران او به قوم و به کاهنان و به لاویان هدایای تبرعی دادند. و حلقیا و زکریا و یحییئیل که رؤسای خانه خدا بودند، دو هزار و ششصد بره و سیصد گاو به جهت قربانی‌های فصح دادند. ^۹ و کونیا و شمعیا و نتنیئیل برادرانش و حشبا و یعیئیل و یوزاباد که رؤسای لاویان بودند، پنج هزار بره و پانصد گاو به لاویان به جهت قربانی‌های فصح دادند.

^{۱۰} پس آن خدمت مهیا شد و کاهنان در جایهای خود و لاویان در فرقه‌های خویش، برحسب فرمان پادشاه ایستادند. ^{۱۱} و فصح را ذبح کردند و کاهنان خون را از دست ایشان (گرفته) پاشیدند و لاویان پوست آنها را کردند. ^{۱۲} و قربانی‌های سوختنی را برداشتند تا آنها را برحسب فرقه‌های خاندانهای آبا به پسران قوم بدهند تا ایشان آنها را برحسب آنچه در کتاب موسی نوشته بود، برای *خد/وند* بگذرانند و با گاوان نیز چنین عمل نمودند. ^{۱۳} و فصح را موافق رسم به آتش پختند و هدایای مقدس را در دیگها و پاتیلها و تابه‌ها پخته، آنها را به تمامی پسران قوم به زودی دادند. ^{۱۴} و بعد از آن برای خودشان و برای کاهنان مهیا ساختند زیرا که پسران هارون کهنه در گذرانیدن قربانی‌های سوختنی و پیه تا شام مشغول بودند. لهذا لاویان برای خودشان و برای پسران هارون کهنه مهیا ساختند. ^{۱۵} و مغنیان از بنی‌آساف برحسب فرمان داود و آساف و هیمان و یدوتون که رایی پادشاه بود، به جای خود ایستادند و دربانان نزد هر دروازه؛ و برای ایشان لازم نبود که از خدمت خود دور شوند زیرا که برادران ایشان لاویان به جهت ایشان مهیا ساختند. ^{۱۶} پس تمامی خدمت *خد/وند* در همان روز آماده شد تا فصح را نگاه دارند و قربانی‌های سوختنی را بر مذبح *خد/وند* برحسب فرمان یوشیا پادشاه بگذرانند. ^{۱۷} پس بنی‌اسرائیل که حاضر بودند، در همان وقت، فصح و عید فطیر را هفت روز نگاه داشتند. ^{۱۸} و هیچ عید فصح مثل این از ایام سموئیل نبی در اسرائیل نگاه داشته نشده بود، و هیچ کدام از پادشاهان اسرائیل مثل این عید فصحی که یوشیا و کاهنان و لاویان و تمامی حاضران یهودا و اسرائیل و سکنه اورشلیم نگاه داشتند، نگاه نداشته بود. ^{۱۹} و این فصح در سال هجدهم سلطنت یوشیا واقع شد.

^{۲۰} بعد از همه این امور چون یوشیا هیکل را آماده کرده بود، نکو پادشاه مصر برآمد تا با کرکمیش نزد نهر فرات جنگ کند. و یوشیا به مقابله او بیرون رفت. ^{۲۱} و (نکو) قاصدان نزد او فرستاده، گفت: «ای پادشاه یهودا مرا با تو چه کار است؟ من امروز به ضد تو نیامده‌ام بلکه به ضد خاندانی که با آن محاربه می‌نمایم. و خدا مرا امر فرموده است که بشتابم. پس از آن خدایی که با من است، دست بردار مبادا تو را هلاک سازد.»

^{۲۲} لیکن یوشیا روی خود را از او برنگردانید، بلکه خویشان را متنکر ساخت تا با وی جنگ کند؛ و به کلام نکو که از جانب خدا بود گوش نگرفته، به قصد مقاتله به میدان مجدو درآمد. ^{۲۳} و تیراندازان بر یوشیا پادشاه تیر انداختند و پادشاه به خادمان خود گفت: «مرا بیرون برید زیرا که سخت مجروح شده‌ام.» ^{۲۴} پس خادمانش او را از ارابه‌اش گرفتند و بر ارابه دومین که داشت سوار کرده، به اورشلیم آوردند. پس وفات یافته، در مقبره پدران خود دفن شد، و تمامی یهودا و اورشلیم برای یوشیا ماتم گرفتند. ^{۲۵} و ارمیا به جهت یوشیا مرثیه خواند و تمامی مغنیان و مغنیات یوشیا را در مرثی خویش تا امروز ذکر می‌کنند و آن را فریضه‌ای در اسرائیل قرار دادند، چنانکه در سفر مرثی مکتوب است. ^{۲۶} و بقیه وقایع یوشیا و اعمال حسنه‌ای که مطابق نوشته تورات *خد/وند* به عمل آورد، ^{۲۷} و امور اول و آخر او اینک در تواریخ پادشاهان اسرائیل و یهودا مکتوب است.

۳۶

و قوم زمین، یهوآحاز بن یوشیا را گرفته، او را در جای پدرش در اورشلیم به پادشاهی نصب نمودند. ^۲ یهوآحاز بیست و سه ساله بود که پادشاه شد و در اورشلیم سه ماه سلطنت نمود. ^۳ و پادشاه مصر، او را در اورشلیم معزول نمود و زمین را به صد وزنه نقره و یک وزنه طلا جریمه کرد. ^۴ و پادشاه مصر، برادرش الیاقیم را بر یهودا و اورشلیم پادشاه ساخت، و اسم او را به یهوایقیم تبدیل نمود، و نکو برادرش یهوآحاز را گرفته، به مصر برد. ^۵ یهوایقیم بیست و پنج ساله بود که پادشاه شد و یازده سال در اورشلیم سلطنت نمود، و در نظر یهوه خدای خود شرارت ورزید. ^۶ و نبوکدنصر پادشاه بابل به ضد او برآمد و او را به زنجیرها بست تا او را به بابل ببرد. ^۷ و نبوکدنصر بعضی از ظروف خانه *خد/وند* را به بابل آورده،

آنها را در قصر خود در بابل گذاشت.^۸ و بقیه وقایع یهوایقیم و رجاساتی که به عمل آورد و آنچه در او یافت شد، اینک در تواریخ پادشاهان اسرائیل و یهودا مکتوب است. و پسرش یهوایکین در جایش پادشاهی کرد.

^۹ یهوایکین هشت ساله بود که پادشاه شد و سه ماه و ده روز در اورشلیم سلطنت نمود و آنچه در نظر *خد/وند* ناپسند بود، به عمل آورد.^{۱۰} و در وقت تحویل سال، نبوکدنصر پادشاه فرستاد و او را با ظروف گرانبهای خانه *خد/وند* به بابل آورد، و برادرش صدقیا را بر یهودا و اورشلیم پادشاه ساخت.

^{۱۱} صدقیا بیست و یکساله بود که پادشاه شد و یازده سال در اورشلیم سلطنت نمود.^{۱۲} و در نظر یهوه خدای خود شرارت ورزیده، در حضور ارمیای نبی که از زبان *خد/وند* به او سخن گفت، تواضع ننمود.^{۱۳} و نیز بر نبوکدنصر پادشاه که او را به خدا قسم داده بود عاصی شد و گردن خود را قوی و دل خویش را سخت ساخته، به سوی یهوه خدای اسرائیل بازگشت ننمود.^{۱۴} و تمامی رؤسای کهنه و قوم، خیانت بسیاری موافق همه رجاسات امت‌ها ورزیدند و خانه *خد/وند* را که آن را در اورشلیم تقدیس نموده بود، نجس ساختند.

^{۱۵} و یهوه خدای پدر ایشان به دست رسولان خویش نزد ایشان فرستاد، بلکه صبح زود برخاسته، ایشان را ارسال نمود زیرا که بر قوم خود و بر مسکن خویش شفقت نمود.^{۱۶} اما ایشان رسولان خدا را اهانت نمودند و کلام او را خوار شمردند، انبیایش را استهزا نمودند، چنانکه غضب *خد/وند* بر قوم او افروخته شد، به حدی که علاجی نبود.

^{۱۷} پس پادشاه کلدانیان را که جوانان ایشان را در خانه مقدس ایشان به شمشیر کشت و بر جوانان و دوشیزگان و پیران و ریش‌سفیدان ترحم ننمود، بر ایشان آورد و همه را به دست او تسلیم کرد.^{۱۸} و او سایر ظروف خانه خدا را از بزرگ و کوچک و خزانه‌های خانه *خد/وند* و گنجهای پادشاه و سرورانش را تماما به بابل برد.^{۱۹} و خانه خدا را سوزانیدند و حصار اورشلیم را منهدم ساختند و همه قصرهایش را به آتش سوزانیدند و جمیع آلات نفیسه آنها را ضایع کردند.^{۲۰} و بقیه‌السیف را به بابل به اسیری برد که ایشان تا زمان سلطنت پادشاهان فارس او را و پسرانش را بنده بودند.^{۲۱} تا کلام *خد/وند* به زبان ارمیا کامل شود و زمین از سبت‌های خود تمتع برد زیرا در تمامی ایامی که ویران ماند آرامی یافت، تا هفتاد سال سپری شد.

^{۲۲} و در سال اول کورش، پادشاه فارس، تا کلام خداوند به زبان ارمیا کامل شود، خداوند روح کورش، پادشاه فارس را برانگیخت تا در تمامی ممالک خود فرمانی نافذ کرد و آن را نیز مرقوم داشت و گفت: ^{۲۳} «کورش، پادشاه فارس چنین می‌فرماید: یهوه خدای آسمانها، تمامی ممالک زمین را به من داده است و او مرا امر فرمود که خانه‌ای برای وی در اورشلیم که در یهودا است بنا نمایم. پس کیست از شما از تمامی قوم او؟ یهوه خدایش همراهش باشد و برود.»